

صحت بدان که مبدأ اقبال و مخرج کاملست مسعودی نمی شود پس بر هر شخص لازمست که محافظت
حاصلد و اسرار و از اعدای آن گوشت از سعادت و ابر کمال نیز لایق محروم نماند و چون مزاج انسان بنا بر
اختلاف اصول از زمان و تغییر و تبدل ملک و استبداد و بی کمال نمی ماند و قسب اخلاف مزاج
از امور دنیوی اخروی بازمی ماند و لام فرید که تبارک و تعالی در زمین هر مصلحتی چندین هزار حکمت
تعبیه فرموده و در هر ادویه فوائد نامحدوده و بی کده هر دردی را دوائی آفریده و باستعمال آن
امر فسروده چنانچه در اخفاره و دست که موسی علیه السلام در حالت ضرر انقذات بدوائی فرمود
باوند که نیکوای موسی میخواست که ابطال حکمت ماکنی در غایت کمال از خلق پوشیده واری بعد از آن موسی
علیه السلام است خود را به معرفت اودیه اللطیف فرمود و بیان کرد که در نیز حضرت رسالت معلومه الله علیه
و الله تعالی است که فرمود العلم علان علم الامان علم الادیان و علم بیان را که اعلا یاربیه و استقامه در جبهه است
مقدم داشته زیرا که علم اربان و اشتغال بدان نوع است بر محبت بدن و آن موقوف است بر علم
ابدان بنا برین مقدمه حکما و هو و علمای عصر در ترتیب و تفتیح این علم سعی نموده اند و در بیان اودیه
مفروضه و مکرر نظر ثانی و تامل کافی کرده اند چون ضعف جبال و عجز الناس و صوری محبت بین بعضین
احمد بن الیاس فقیه الناس من الدواعی است و غیره لوالدیه بن علم و بهطالعه کتب این قسم استحال
و اشتغال نمود و بگویم خدا عالم من افواه الرجال و غیره و عمر فرزند از این تهاوان این فن می رسد
و متوجه شد با مقصود فکر و خول ذکر و ترویج خاطر و تفرقه باطن و ظاهر را متحصری جامع که در باب اشاراتی
رفته باشند و متوجه نافع که مفید خاص علم و مطلوب طوائف ائامه گرد و تالیف کنند و بدین استخراجه من انعام
دران شروع نموده و آراء و ترقیه کتب است کشید و بکفایه مجاهدیه موسوم گردانیدم و بیاجه آنرا فرین
گرد با القاب چهارچون حضرت یسکندر ثانی و اضع اساس جباباتی حامی قوانین ملک و ملت ماسی قواعد
ظلم و بدعت با ماست که از دور فلک اکنون غرض دوران اوست به آیت اقبال و نصرت و امان و در
ستان اوست که گشت اسرار و فنا موقوف بر فرمان اوست به عقل کل فعل و بیستان ایجه خزان او
جامع هم عکس از فیض خاطر و نشان اوست به گوی دولت از قضا اندر هر چه کان اوست به السلطان

الاحمدی که در قتل سلاطین بحرب و الحزم بهرشتی می‌باشد ملکوت بغوث از مملوین من السلاطین
المغمور من الامار که لایق بود و اکثر حکام العرب و امایک الملک و النصب کل الامهات
فی الامین ملک از متابعین و متبعین مجاهدین سلطنت و الدین سلطان بن العابدین قسطنطین بن حبیب
رجل سلیح من به شهاب جمع و سبانه و ک بولای کان بزرگ هیئت و قدر و بلند افسر و کشت بدخجسته
مایت رهای دیگر نیزه نام و نشان لا ازال فی معرفه الاماک مفرغ الکوارف الله ملک و سلطه منظمه
علی الاماکه که در شید رفتن پشانت و سبانت مالک و دشمنانست و سایه پامی متش بر جنوب و شمال
جهان تابان و کوس و لیش بکرنگه و قهر سادات و شش جبهه و هیئت انیم زانته و صیت مودیت و کادار
ممتش در اطراف و کثافت ریح مسکون و مانده و جناب سلطنت تابش شواخل چنانچه اری و و دوا
کامکار اری پیوسته اوقات شریف بهر بیت مهاب فضل و تقویت لایاب عقل و اعلا حالین و احیان
قرائین منبذ المصلین و تاسید قواعد دین و تشید سبالی لیتین افاست بجال نوال و اشاعت آفات
افضال مسرف گیر و انیده و لاجرم استبدادانی و اقامی و فاطمه مطیع و عاصی به نامی فلی الحایج و و دعا
مناج این درگاه جاری گشته تمام و فرخ و نصرت و احد و سخت و دولت لفظه فلفظه از حضرت مهیت فی المعه
شده و بنده نیز دست و زنت که سعادت زود و این انباعت مزاجات را و سبله تر قیام ساخته و توبه بار
کیوان رفت شده و انبیکر بیانانست حضرت سلطنت بنا که صرف بانار خیرت و انقاد و اربا فلیست
هست مشرف گشته و شرف قبول ممکن گردد و اصول اکمال عافیت مهابتیش که چون ابره و دوزخ
ولیان و ملل این مقامت بی ساری اطلاع افتد و اشارت رود و باقیم مصالح فرین فرمود و برین
کینه مرا خنده لغزیند و ذیل انخاص بهر ذوال اقدام قلام از زانی فرمایند فالی الخطایه مسرف و با تقوی
و عیون الکلام من المعاب محفوظه محفوظه و استعین العاصی محفوظه و الدلی لتوفیق و منه الهدای
و الحقیق و ملل الله علی محمد و آله الطیبین و احوال الطاهرین فیه است این کتاب بنه بر دوزخ است
قرن اول در دوزخ طبع یعنی طبعی و کل قسم اول شش مجلد و چهار مقاله مقاله اول در اسباب ما
موتیش کل بر چهار باب باب اول و آری که این باب دوم در اول ج باب سه و هم در اجنه

کتابخانه
مخطوطات
تاریخ
کتابخانه
مخطوطات
تاریخ
کتابخانه
مخطوطات
تاریخ

باب چهارم در اعراض مقاله دوم در اسباب سوری تحت مشتمل بر دو باب اول
 در مزاج باب دوم در قوی مقاله سوم در اسباب فاعلی تحت مشتمل بر دو باب اول
 در اسباب سوره ضروری مشتمل بر شش فصل اول در مفاصل دوم در حرکت انسان
 فصل سوم در حرکت و سکون بلی فصل چهارم در خواب و بیداری فصل پنجم در اکول
 و مشروب فصل ششم در احتیاس استغفر الله باب دوم در اسباب غیر ضروری مشتمل بر دو
 فصل فصل اول در اسباب الحقه بتضروری فصل دوم در اسباب بریه مقاله چهارم در احوال
 و عراض و علامات مشتمل بر دو باب اول در احوال و ابرامین باب دوم در علامات مشتمل بر
 هشت فصل فصل اول در علامات مزاج فصل دوم در علامات ابتدا فصل سوم در غن فصل چهارم
 در غن و استان و اقباس فصل پنجم در مقادیر فصل ششم در برابر فصل هفتم در بحران فصل هشتم در علامات
 محمود و دریه قسم دوم در طب علی شتمین مقاله اول در حفظ صحت و معالجات کلی مشتمل بر
 دو باب باب اول در حفظ صحت شتمین فصل فصل اول در تدبیر و درجه بندی فصل دوم
 در تدبیر فصل سوم در تدبیر اکول و مشروب فصل چهارم در تدبیر نوم و نطفه فصل پنجم در تدبیر
 استغفر الله و احتیاس فصل ششم در تدبیر جراح فصل هفتم در تدبیر حمام فصل هشتم در تدبیر حرکت
 و سکون فصل نهم در تدبیر شایخ فصل دهم در تدبیر سافر باب دوم در معالجات کلی شتمین فصل
 اول در معالجات سائر المزاج فصل دوم در تدبیر سهل فی وقت فصل سوم در فصد و جاست مقاله دوم
 در امر امنی که حادث شود از زمان قدیم و علاج آن مشتمل بر بیست و یک باب اول در امر امنی بر دماغ
 باب دوم در امر امنی چشم باب سوم در امر امنی گوش باب چهارم در امر امنی بینی باب پنجم
 در امر امنی زبان و لب و زبان باب ششم در امر امنی اندک دندان باب هفتم در امر امنی حلق
 باب هشتم در امر امنی ریه سینه و آلات نفس باب نهم در امر امنی قلب و ثدی باب دهم در امر امنی معده
 باب یازدهم در امر امنی جگر باب دوازدهم در امر امنی کبد باب سیزدهم در امر امنی اسهال و اسهال
 در انواع اسهال باب پانزدهم در امر امنی کلیه و مثانه باب شانزدهم در امر امنی انبش و مقیصب

باب نهم در امراض جم باب هجدهم در امراض متعبدات نهم در امراض پشت باب بیستم
در امراض نفوس در احوال و فتنه لیسوق انسان و فاعل مقاله سوم در حیات مستحکم باب
باب اول نهمی یوم باب دوم و نهمی بق باب سوم در حیات مضطرب مقاله چهارم در امراض که ظاهر
بدن حادث شود و معالجات او مستحکم هفت باب باب اول در امراض باب دوم در امور
باب سوم در بر اجات و قمر و آبله باب چهارم در کسری و منحل و اندان باب پنجم در خرب نام
و امراض جلد باب ششم در امراض که بموت قتل دارد باب هفتم در آنچه تعلق بر نیت دارد مقاله پنجم در
زهر و حیوانات زهر دارد و فیض خضر آن مستحکم چهار باب باب اول در زهر و علاج شارب آن باب دوم
در گزیدن مشرت و تدبیر آن باب سوم در گزیدن آلودی چپا پاییان یا حلیه پیم در دفع بواسیر و طبع در
حشرات و این آفرین عالم است اما علم من دوم در گزیدن و سر و کمره شتاب و مثال مقاله اول
در گزیدن بعضی او و سر و کمره شتاب هفت باب باب اول در طبع و تائیرات او و باب دوم در حبوب
باب سوم در کرم و البان باب چهارم در فوکه باب پنجم در لقولات باب ششم در قرائن
باب هفتم در ریاحین و طیوب مقاله دوم در او و کمره شتاب باب اول در کیفیت ترکیب
او و بیان قوه و آهتمان تریاق باب دوم در تریاقا باب سوم در صفات و بیان قوت هر یک
باب چهارم در معاینه باب پنجم در اثر و قربات و لقوات و در جبات باب ششم در جراثیم
باب هفتم در صفات باب هشتم در اقراض سسل و غیره باب نهم در جراثیم سسل و غیره باب دهم در
ایارجات باب یازدهم در عیوضات و لقوات باب و دوازدهم در حقنها باب سیزدهم
در شیافات و قزجات باب چهاردهم در دهان باب پانزدهم در سحرطات و سزونات و غراغر
باب شانزدهم در الحایه منافات باب هیجدهم در او و چین باب بیستم در امراض زور و رات
باب نوزدهم در عیوضات و سمناب باب بیستم در تنفقات من اول در فسی طب سینه نظری
و عملی چون قبل از شروع در شی لا بد است از معرفت و شعور آن شی بوجی از دود و اشارتی به معرفت
این علم بر و پس بدانکه طب علم است که بدوا و احوال بدن انسان را که از جهت صحت و مرض یکنه

لایق از فتنه
و نعل مال و کور و نور
از این علم که از دوزخ
مطلق و فتنه و کور و نور
چیزی نباشد و کور و نور

صورت هر چه می باشد یا سدید اگر گنج باشد از سبب گرمی بود و است از اسباب فاسی که می بینیم چون
سجاده اگر ایجا باز برای آنست از اسباب غلیظی که می بینیم پس بر سر چرخ غنی زمین متحرک است بدانکه
اسباب مادی صحت اسباب است که صحت در آن مقروض شود و این مرکب بود با سبب اسباب طبیعت است
در کان باشد و اگر مرکب است یا غلیظ بود آن غنی است یا لطیف و آن ارواح است و با استو سواد آن
احتمال است و اسباب مادی صحت اعتدال مزاج است و قوی که بعد از مواد است و الیام عذبه
که عبارت از عدم تفرق افعال و صور ترکیب و اسباب فاعلی صحت اسبابی است که بر وجه شکست
و اعتدال دارد و اگر دو حافظه موجب صحت بود و الا موجب مرض و این امور اگر در جمیع زمان محتاج الیه
بود و جمیع افراد بدان محتاج باشد آنرا سبب ضروری گویند و اگر بعضی افراد بدان محتاج باشند و بعضی
گویند و اگر در بعضی زمان جمیع افراد بدان محتاج اند انسان و اگر بعضی افراد در بعضی زمان بدان محتاج
مناجات و عادات خوانند و اگر محتاج الیه نباشد عادات خارجی و اسباب غالی صحت سلامتی بود
است که انقوی حاصل شود یعنی سلیم و صحیح صادر گردد و وقوع آن از هر جنسی بر وجه اعتدال بود و سبب ما
در زمین مقدم بود و در وجود مؤخره مقاله اول در اسباب مادی صحت چون این اسباب چهار
این مقاله منقسم میشود به چهار باب اول در ارکان آن اصول عناصر طققات گویند و آن چهار
چندین است که اجزای اولی بدن انسان و غیر آن از مرکبات شود و آن چهار است زیرا که با متوجه
با متوجه محیط و بر تقدیرین با طالب غایت بود و با طالب غایت محیط بود و آتش محیط
و خشک و ملل بالایی دیگر ارکان بود و پنجمی که آتش محاسن متفرک است و باشد و فایده او در مرکبات
الغنی و ملطف و کسب برودت عنصرین بار و بر تفریق خلقتات جمیع تماثلات بود و پنجمی متوجه جهت محیط
است نه غایت آن هاست و طبع او گرم و تر بود و فایده آن در مرکبات تخفیف و تکلیف است و ملل دیگر که آتش
و آنچه متوجه جهت مرکب است آب است و طبع او سرد و تر است و فایده او در مرکبات سهولت قبول اشکال و ترک نشد
و ملل او زبر که هاست و آنچه طالب غایت مرکز بود و خاک است و طبع او سرد و خشک است و فایده او در مرکبات
خفای اشکال و هیات و استساک بود و باب دوم در احوال و در حرف الطبار و جویست

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

تفتش قلب دریه و حاجت قلب اشرف اعضا است پس مطلق و کل روح حیوانی بود و اولت هست
از هم صلب و اصناف لیقات و فشا را غلیظ بران متوی که اثر اختلاف قلب گویند و شکل او صغیر برینست
و قاعده او از بالاست و آن غفر نیست بر باطات و فیه برود و محل دل میان سینه است و مائل
بطرف چپ و او را در بطین است بطین این معاذی کیده است و در و خون بیشتر از روح است و از کب
عبدی بدان متصل است چه رسانیدن آن لطیف بطین را نیز بزرگتر است و در و روح بیشتر از خون بود
و اثر شفاف قلب گویند و از و شیران طالع مشده است یکی شیران ویدی که بریه بر و جهت جذب
نسیم از و رسانیدن دم لطیف با و دیگر شیران بزرگ است که اصل جمیع شیران بود و آنرا
برادر طی گویند و میان این و بطین منفذی هست همچون اقی برای لطیف دمی که از بطین امین طین
الیر بر و دو اتنام بطیر فرزند از لطین قلب قریب بقاعده او را موضع دخول دم خوانند و از موضع
دخول نسیم در و نامده است که آنرا ذی القلب خوانند و عالت القباض قلب مسترخه شوند و
حالت انبساط کشیده شوند و این هر دو جذب دم و نسیم میکنند و قلب برسانند عجایب عضویت که
در جزو هر کرم و فشا و عصب حواس و متحرک و مدبریه است در القباض و انبساط و عا میست میان آلات
و آلات تنفس در به مخلوق است از لحم و روی خفیف و از شغب شیران و زید شیرانی و شغب مقصیده
فشا و ذو الحس بر مجموع کشیده و او بدو شش شده است شش طرف الامین به سر سیم منقسم شده است و
شش طرف الیر بدو شعبه و مجموع گرد قلب بر آمده و قاعده او تروج قلب است بواسطه جذب نسیم
و اما آلات باکینیتی متناسب مزاج قلب و دفع نجار و خالی و او سبک و یا است آلات حلق اما حلق
عبارت است از جمیع مجری که آن مری و مقصیده به است و ذکر مری را اعضای غدا کرده شود
عضویت مزاجی شکل مولف از غصاریت و فشا بران کشیده و او را اقدام مری نهاد
است و قاعده آن تنفس است که عبارت از جذب نسیم و دفع نجار بود و بالای او حنجره است و آنرا
عضوی غضروفی است که آلت تمام صورت و عظم تنفس بود و او مرکب است از سه غضروف که
طرف قدام که آنرا شرفی و ترسی گویند و دو دیگر از طرف خلف که اکل مری باشند و یک که کوچکتر است که آنرا

[illegible]

برای اطلاع و اقدام

[illegible]

سکھ پھنسی

[illegible][illegible][illegible]

Handwritten signature and date: 11/1/11

[illegible]

بود و استغفار و در عزت شش و اعیار اسفید است و مثل آب بزرگی که از قوت و از راه
 کرب و زحمت می شود و مخصوص که با کلاب بود **فصل دوم** در قیاد اسباب عوارض بود
 بدانکه اسباب حرارت حرکات نفسانی بود همچون فکر یا بدلی چون ریاضت و حرکت ملاقات
 سخفات از تغذیه و ادویه خوا و کسب داخل بود و خوا و کسب خارج و کثافت مسام و عفونت اخلاط
 و اسباب برودت حرکت و سکون منقطع بود و استعمال سبورات داخلی و خارجی و حاجت
 اخلاط و افراط در استعمال سخفات و افراط در تعلیل و کثیفه غذا و اسباب برودت استعمال طبایع
 بود و کثرت اکل بجهت مخم و سکون و نوم و احتیاج مملات و مخففات اسباب برودت استعمال اخلاط
 سفید و مخففات بود کسب داخل و خارج و اسباب ملاست از داخل مثل تناول در طبایع مسود
 اخلاط و طبایع بود و از خارج مثل استعمال سرور و عن و الحامیه و مسود و اسباب خشونت ملاقات
 مملات و مخففات با فراط و قابضات خارجی و داخلی و اسباب استغفار قوت و انفس و
 و منوع ماسکه و رقت ماده و توجیه طبیعت بدان طرف بود و اسباب احتیاس قوت ماسکه و
 ضعف و انفس و غلط و از جهت ماده بود و توجیه طبیعت لطیف و رگید و اسباب مناد و شکل انفس
 قوت مسوره یا رقت نمی بود و اصل خلقت یار دارت تهی یا رقت حرکت غفلت در وقت حرکت
 یا فتره یا منقطع مثل آن و اسباب مسود و منقطع یا رقت غلیظ بود و در مجاری از غلط و قتل یا انجم
 منقطع یا الطباق مجری بود اسطر مناعلی یا پیش مجری و اسباب اتساع مجری صنعت ماسکه
 یا شدت حرکت و انفس یا از پیقه یا خیره و اسباب زیادت یا مقدار و عدد کثرت ماده و شدت قوت
 جاذبه باشد و اسباب نقصان مقدار و عدد و اول خلقت نقصان ماده یا صنعت مسوره بود
 بعد از خلقت بسبب از اسباب خارجی مثل قطع و ناکل و اسباب فساد و منع بر بقا و صنعت
 بعضوی یا تشنج یا التام و لاوی بود و بسبب حدت بعضوی از عفونت تشنج یا استرقا
 یا اثر قهر باشد یا لاوی بود و اسباب تفرق الفصال از داخل ماده و کال یا اثر
 لذاع بود یا انتمالی غلطی یا رسی که ممد بود یا شدت و انفس بر مجری طبیع یا حرکت

از قوت و از راه
 کرب و زحمت
 می شود و مخصوص
 که با کلاب بود
فصل دوم
 در قیاد اسباب
 عوارض بود
 بدانکه اسباب
 حرارت حرکات
 نفسانی بود
 همچون فکر یا
 بدلی چون ریاضت
 و حرکت ملاقات
 سخفات از تغذیه
 و ادویه خوا و
 کسب داخل بود
 و خوا و کسب
 خارج و کثافت
 مسام و عفونت
 اخلاط و اسباب
 برودت حرکت و
 سکون منقطع
 بود و استعمال
 سبورات داخلی
 و خارجی و حاجت
 اخلاط و افراط
 در استعمال
 سخفات و افراط
 در تعلیل و
 کثیفه غذا و
 اسباب برودت
 استعمال طبایع
 بود و کثرت
 اکل بجهت
 مخم و سکون
 و نوم و
 احتیاج مملات
 و مخففات
 اسباب برودت
 استعمال اخلاط
 سفید و
 مخففات بود
 کسب داخل و
 خارج و اسباب
 ملاست از
 داخل مثل
 تناول در
 طبایع
 مسود
 اخلاط و
 طبایع بود
 و از خارج
 مثل استعمال
 سرور و عن
 و الحامیه و
 مسود و
 اسباب
 خشونت
 ملاقات
 مملات و
 مخففات
 با فراط و
 قابضات
 خارجی و
 داخلی و
 اسباب
 استغفار
 قوت و
 انفس و
 و منوع
 ماسکه و
 رقت ماده
 و توجیه
 طبیعت
 بدان
 طرف
 بود و
 اسباب
 احتیاس
 قوت
 ماسکه و
 ضعف و
 انفس و
 غلط و
 از جهت
 ماده
 بود و
 توجیه
 طبیعت
 لطیف و
 رگید و
 اسباب
 مناد و
 شکل
 انفس
 قوت
 مسوره
 یا رقت
 نمی بود
 و اصل
 خلقت
 یار دارت
 تهی یا
 رقت
 حرکت
 غفلت
 در وقت
 حرکت
 یا فتره
 یا منقطع
 مثل آن
 و اسباب
 مسود و
 منقطع
 یا رقت
 غلیظ
 بود و
 در مجاری
 از غلط
 و قتل
 یا انجم
 منقطع
 یا الطباق
 مجری بود
 اسطر
 مناعلی
 یا پیش
 مجری و
 اسباب
 اتساع
 مجری
 صنعت
 ماسکه
 یا شدت
 حرکت و
 انفس
 یا از پیقه
 یا خیره
 و اسباب
 زیادت
 یا مقدار
 و عدد
 کثرت
 ماده و
 شدت
 قوت
 جاذبه
 باشد و
 اسباب
 نقصان
 مقدار و
 عدد و
 اول
 خلقت
 نقصان
 ماده یا
 صنعت
 مسوره
 بود
 بعد از
 خلقت
 بسبب
 از اسباب
 خارجی
 مثل
 قطع و
 ناکل و
 اسباب
 فساد و
 منع
 بر بقا و
 صنعت
 بعضوی
 یا تشنج
 یا التام
 و لاوی
 بود و
 بسبب
 حدت
 بعضوی
 از عفونت
 تشنج یا
 استرقا
 یا اثر
 قهر
 باشد یا
 لاوی بود
 و اسباب
 تفرق
 الفصال
 از داخل
 ماده و
 کال یا
 اثر
 لذاع بود
 یا انتمالی
 غلطی یا
 رسی که
 ممد بود
 یا شدت
 و انفس
 بر مجری
 طبیع یا
 حرکت

عنینه یا انفجار وی بود و از خارج مثل قطع سیف و کشیدن لیسان و سنجیدن آتش بود و اسباب
 قهر و جرات بود که منبج گردد و یاد می که شغیر شود یا اثر که متاکل شود اسباب ورم مثل از انفلوآنزا
 یا از ماده ریخی یا مالی و غوث عضو دفع و منفعت عضو قابل یا التماس مجاری یا جوی شایده
 بود اسباب خلع شایده که بدنی بود مثل قیام که از رطوبت مرصیه پیدا شود یا امری خلع باشد
 مثل ضرب و سقط اسباب وجع که عبارت از احساس و ادراک تنافی بود من حیث هویت
 یا سواد المزاج مختلف بود یا تفرق اتصال و چون اوجاع مختلف مستند است و اسباب آن نیز متعدد
 و مختلف گردد و اوجاع شبهه و پانزده مست اول حکاک و سبب آن غلظی حریف یا مالک بود و دم
 خشن و سبب آن غلظت خشن بود و سوزناخس و سبب آن ماده نوزید یا ریخی که مده و فشا بود و از
 عرض چهارم مده و سبب آن غلظی یا ریخی بود که مده و عصب یا عضل را بشدت انقباض طول بخیم
 فضا غلط و سبب آن ماده ریخی بود که جای بر عضو تنگ کند ششم منبج و سبب آن ماده
 ریخی بود که میان عضل و غشاء او حادث شود و سبب آن ماده ریخی بود که میان غلظت
 غشاء او حاصل شود ششم رفو و سبب آن ماده بود که مده و لحم و عضل را بشدت انقباض
 و سبب آن ماده غلیظ یا ریخی بود که میان طبقات احشاء واقع شود و سبب آن همین سبب
 تناقب و فرقی میان او و تناقب است که ماده تناقب را نفوذ می بود چنانچه محسوس در عضو راس و راج
 میکند و ماده و سلی در آن منع متبیس بود یا زخم خدایت و سبب آن غلظی بار بود یا انرا و سبب
 روح انسانی و دوازدهم ضربانی و سبب آن در سه بود حار و عضو حساس سینه و اعصاب
 و سبب آن یا لقب بود از اعصابی که تنگی گویند یا غلظت مده و دوازدهم اعصابی تمددی گویند یا غلظی لا و
 دوازدهم اقرومی گویند یا بسبب ریخی باشد از اعصاب ریخی گویند چهاردهم لازم و سبب آن
 غلظت حار بود یا زخم فتن و سبب آن ماده بود که در عضو غیر حساس که از
 غشاء متعلق مست یا غشاء او در ماده بواسطه انجذاب غشاء حساس فتن کندی بسبب
 ورمی بود که در احشاء حساس واقع شود و حس عضو را کم کند همچون سرطان که

۲

نیم

نیم

نیم

نیم

نیم

نیم

نیم

نیم

نیم

نیم

نیم

نیم

نیم

نیم

نیم

نیم

نیم

نیم

نیم

نیم

نیم

نیم

نیم

نیم

[illegible]

[illegible]

وآن دلیل برودت بود و فرموده است سخت از نفع دوم چنین هستی و آن استقامت اگر محتاط
 بود دلیل غلبه بطنم باشد اگر آن وسوسه باشد یا چون شیر بود دلیل زبان باشد
 و این در اخته و ساق باشد و نفاصه باشد و دلیل تدریج آلات بول باشد و نفاصه
 بی مدد دلیل صمات یا مواد مادم بود و در ماسه بے رسوب بنایت میباشد اگر شابه
 منی بود دلیل کبر آن امر منی بطنی بود و آنچه شابه است بوشیر بود و امر منی حاد و دلیل
 نازک بود و از الوان بول بکے آنست که مشاچه و شاله لحم باشد و آن دلیل صفت کبد یا غلیم
 دم باشد و دیگر آنست که مشاچه لون زیت باشد و آن دلیل بد بود و خصوص که مستحق باشد
 جنس دوم از ادلای قوام بول باشد و آن سه قسم است اول قیق و آن دلالت کند
 بر برودت و عدم نفع و صفت غلبه و آنست بول در دم غلیظ و آن دلیل کثرت اخلاط و جب دم نفع
 بود و باشد که دلیل نفع مواد غلیظ یا انقباض را و در مایه انقباض سده باشد و غلیظ بول اگر متبک
 کم شود و نیک باشد و اگر متواد و گدازد و خصوص در حیوانات حاد و بد باشد و سوم مستدل و غلیظ
 و رقت و آن دلیل نفع تمام حسن خال بود جنس سوم راکه بول است و آن شش قسم است اول
 صدم الرکحه و آن دلیل برودت مزاج و نقصان حرارت غریزیه بود و دوم مستحق و آن
 دلیل مستحق مجاریه بول با غلیظ و صدم صدم الرکحه و آن در مرض حاد و دلیل فقر حرارت
 غریزیه بود یا دلالت بر برودت حرارت غریزیه که از مواد بار و عادت شده باشد چهارم حلو الرکحه
 و آن دلیل غلبه دم باشد پنجم حرکت الرکحه و آن دلیل فساد و فقر البود ششم نیم الرکحه و آن دلیل
 ناک باشد و آن دلیل فساد و طبعات بود جنس چهارم زبد قارور است و مواد زبد رطوبه
 لزیم بود و فاعل آن میگوید که در جوهر بول بود و در قدرت زبد دلیل قان بود و اگر آن دلیل رطوبه
 اخلاط کثرت آن دلیل ریح و رطوبیت بود جنس پنجم قلمت و کثرت بول است و آن اگر کثرت از آن
 که میبایست باشد دلیل محرمه است یا سهال یا تحلیل مندر بود و اگر کثرت از آن باشد که میباید
 استغناء از رطوبات زائد بود یا نوبان اعتدال جنس ششم سدا و کثرت است و آن غیرت غلظت بود و اگر

بر اشتغال طبیعت خفج اختلاط یا بقوت و صافی دلالت بر عدم خفج کننده طبیعت است
و سبب جوهری باشد که از مایه غلیظ تر بود و از متمیز شود خواه متمیز شود خواه سلب
بدون از حیث وجه که اندول جوهر او آن یا طبعی بود یا غیر طبعی و اما طبعی سفید باشد یا زرد
و متمیز نخل و بے متن و راسب بود و چون تحریک کند زرد منبسط شود و متفرق گردد و در سبب
نشود و دلالت کند بر مضم طبعی و خفج تمام اما غیر طبعی یا زده قسم است و هر یکی را همی است اول
حسد اعلی و آن چو صنایع بود که بار باشد یا صنایع باشد اما کبار یا نچ سرج بود از قند و کلید یا
و اگر بابت بود دلیل جزا شده شدن احصا بول بود و اگر که بود یا شمیم بنفوس مایه بود
و آنچه سفید باشد دلیل قروح و جرب مثانه بود و اما صنایع اگر سفید بود مثالی گویند دلیل جرب مثانه
بود یا زرد بان احصا اگر سرج بود که گشته گویند از کبد یا از کلیه آید یا دم محرق بود و دوم و ششوی و صوفی
نیز گویند و از تناسل خرو تر بود اگر سفید باشد دلیل زرد بان یا جرب مثانه بود و اگر سرج یا
باشد دلیل احتراق خون بود و سوم کمی و آن شبیه جوهر گوشت باشد و سبب آن سبب گرسنگی
بود و چهارم و کمی او چو جرب سیبری باشد و دلالت کند بر زرد بان شحم یا همین چرم قدس و آن دلیل
افتخار و ریس یا قرح بود و ششم می ط و آن دلیل از خلط خامی بود و ششم شمری و آن چو تار مایه می
باشد و آن از خلط خام و العف و رطوبت و حرارت خرسه باشد و ششم نقطه مایه خیره و آن خفج
مست و است یا امعا یا از تناول اینیات تنهم علی و آن دلیل حصات و رمل بود و اگر سرج بود
و رطوبت و اگر سفید یا زرد باشد و مثانه دم را می او چو خاکستر نماید و دلالت بر احتراق باطن کند یا مد
که بطول است منعقد شده باشد اگر با مایه متمیز باشد دلیل صفت کبد باشد یا زده قسم است و ششم
بسته باشد اگر با مایه متمیز باشد دلیل صفت کبد و الا قروح مجاری بود و دوم متدلال بود مکان
و سبب و آن ششم است اول غمام فاد و آنست که طافی بود و بر سر آمده باشد و دلالت کند بر قبح و کثرت
یک دوم و آنست که در وسط باشد و دلیل توسط حال نفجر باشد و سوم راسب اگر طبعی بود نیک باشد
و اگر غیر طبعی نبود باشد و دلالت بر استحکام مذهب کند و سوم متدلال از زمین رسوب بود و دلالت بر استوار

رسوب محمود لیسلی یکیک بود و رسوب مذکور هم یکس این بود و تشتت و پراگندگی آن از منفعت
مضمون کمتر شد و یا ج بود و چنانچه استدلال با کیفیت شدت مخالفت و حاجت آن با بول امالات
بر آن کند که اگر بعد از آن باشد و اگر تیز بود و مترج نباشد ولالت کند از نشان و مالی او دست
چیز استدلال از زمان رسوب اگر رسوب رسوب باشد و لیسلی مضمون یک باشد و اگر رسوب یکس این باشد
و باید دانست که بول نشان مفید و غلیظ بود و بول در آن نشان است و معانی بود و دور و سلطان خیر
چون رسوب منقوش ظاهر بود و بول ایشان در ابتدا به محل مائل بر وقت بود و در انتها مائل به حثرت
و بول غلیظ و مائل به سواد باشد و بول صیقل مفید و غلیظ و بول شبان مائل به ناری بود و بول
القوام بود و بول کتول بر میان مائل بود و بول متنازع منصف و رقیق است و منصف ششم
در برابر استدلال بدان از منصف دو که کند اول از کیفیت آن اگر نازک بود از غلیظ و قوام لیسلی
کثرت اطلاع و زبان اغضا بود اگر کثرت از آن باشد در سبب منفعت و افاد بود یا احتیاجی که در حوائج
قوتون یا امور حادث شده باشد و درم از قوام آن اگر رقیق بود و نازک و ولالت بر اطلاع لازم
کند و در رسوب مائل از زبان باشد و اگر رقیق خیر تر از آن باشد و ولالت بر سبب یا منفعت مجاری
یا در مضمون با تن اولی در طببات کند اما غلیظ اگر بار طوبت نیامد باشد از تحمل و حرارت
پایس این تدبیر یا طول کثرت بود و اگر غلیظ طوبت مخلوط باشد و لیسلی بر کثرت طوبت و قلت
مرا بر و مضمون استدلال از لون بدو که لون بر از طبع است که نارست بود و درشت آن
ولالت بر غلیظ صفت کند و نقصان او و لیسلی منفعت مضمون باشد و میان آن غلبه
مضمون و تنبیه مجاری بر مراد باشد و درم بر وقت این بود و اگر بر سبب سیم از آن آید و لیسلی
انقباضی است و در وقت آن از مراد بخار سبب یا اگر انقباض باشد و باقی دیگر الوان بر از سیم الوان بود
بود و چنانچه استدلال از بر این است که طبیعت او است که غلیظ بود و سبب غلیظ بود و سیم
زبل گاو و لیسلی کثرت ریح بود و چنانچه استدلال از وقت آن اگر پیش از وقت تمام آن
در چشمه و در حثرت رسوب باشد و لیسلی کثرت صفت بود یا منفعت ماسکه اگر تاخیر کند

[illegible]

صحیح المزاج باشد لیکن تا چهل روز شیر مادر نرسد بلکه کسی دیگر شیر و بهر تا چهل روز نرسد
 و اگر خواهند که مایه گیرند اختیار مکنند که فرغش بکند و بیکم خلق که بقوت بود و سال یا میان
 پنج و شش و پنج بود و معتدل مزاج و بزرگ پستان و بسیار شیر بود شیر او معتدل القوام باشد و شیر
 بر سینه از دهن ترست چنانکه گفته شد پس در اندام و منع حمل او گذارند باشد و غذایابی معتدل الطیف
 تناول کند و بسیار پستان را اندک بدو نشد پس در دهن طفل چند از حرکت مفرط و ریاضت
 اعتبار کند و او را با محبت بکشد و اگر شیر غلیظ بود و لطافت تناول کند مثل کنجدین ساد و یا بنوری
 و معتد و یا نخود و یا منت معتدل مفید بود و اگر شیر قوی بود و غلیظ مثل برنج و شیر و یا تناول
 کند و اگر شیر بسیار بود و چنانچه مودس آب را بشوید و قلیل غذا بکشد و تغذیه پستان بر زهره
 و عدس و سرکه نماند و اگر امری خارجی مایه شود شیر لطیف و بهر تا از آن مایه نماند
 مدت و مناع دو سال است چون نزدیک خطاب باشد آب بکشد و بهر ریح معتدل و طعام گرم کند
 و شیر و برنج و نان و شیر و غسل غشیه بکشد و چون آنرا بکشد شایه او را طعام شود و غن
 یا بونه و غسل در لاشه او با لند و پیه مریخ و مغز و گوشت در گردن و دهن او با لند و گوشت بسیار
 خایه دهن او را بمسل و نمک بشوید و قنقیر و کبک بکشد او و بهر در وقت سخن گفتن بن
 زبان او را میمالند و در کد اهن که او را عارض شود و سعال طفل و در منعه هر دو باید گردن او را بر منعه
 اما طفل را بسیار عارض میشود و اگر میکند و یا در استطلاق شکم او را بکوبد و انیسون و دوق
 او را بکشد که گرم کرده طما کند چیت خجسته از آن است از سه نشود و زرد و تخم مرغ غیر پخت
 بر دهن او است جو شیر غلیظ است و اگر شاد است نشود و لنگه نیز باید بر دهن او است
 سر و بهر در وقت اسهال فی از غسل و پودینه و سرکه بن موش استعمال کنند
 و در غن زیت در شکم او با لند و در منعه نفس بن گوشت بر غن زیت چرب کنند و آب
 گرم بهر دهن یا با شاد و در کلام طفل را گرم و از داندک غسل بدهند و سعی کنند که نانی کنند
 یا اگر گفت با پر مرغ چرب کرده بکوبد و در دهن او با لند و در منعه و در حال منع و کثیرا

کتاب فی الجندی
 کتاب فی الجندی
 کتاب فی الجندی

کتاب فی الجندی
 کتاب فی الجندی
 کتاب فی الجندی

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

در دم نمیزد و نه در دم میباید چنانکه بسیار شک گفته اند بعد از آن بایک بار از دنیا مذهب شیطان میزند و
حاجت بجلاب بسیار در دست چنگش و آب چون مشک شود منتهی بعد از آن که از بغیر از قدح علاج نباشد چه حلال باشد
که بریزند و سبب آن قلت از روح باحوال وقت آن بود علان حج آن طریق تقویت و مانع کند باغذیه و مطبوخ و
تعلیل فزون باغذیه از پیش از هر یک پانچ و اندام و نه باغذیه و نه سبب و نه در مصر در هر یک کشند عشا آن که در شب غنیمت
و سبب آن بخاری غلیظ باشد که در باغ مشقت شود روح باغذیه را غلیظ کند و در باطل حرکت و ضوالت است و حیات
لطیف گردد و بعد از عمل شود علان حج آن هر روز عیالی از از نایب چنگ شک و گفته اند اول کند و خداوند از این فرمود
و یکب خوند غفلت از تحصیل و از آن کند و بعد از نهم غنیمت بسیار که تو با کند و سبب است و بعد از کنش غنیمت
و غافل را با بوند و شربت و از نایب شک که چنانکه در پیش از آن فرود آمد و این شیطان در هر یک کشند صفت آن شک
ز فتنه آن هر یک شک که در شب و نایب است و حق کشند و باب را با نایب شیطان میزند و وقت حاجت باب بسیار میزند
چنانکه در میان صفت است که در طبقه قرینه عادت شود و اگر در لایق و در صدد و با علان حج آن تفرقه را با غنیمت
نبیند و ایاز و بالینوس کشند و از آن صفت در بالینوس و با علان حج آن تفرقه را با غنیمت
در و سبب الحرام از نیت بنات هر یک چهارم بود که در هر یک کشند و با علان حج آن تفرقه را با غنیمت
صفت آن که در نیت هر یک چهارم بود که در هر یک کشند و با علان حج آن تفرقه را با غنیمت
حق کرد و باب را با نایب سبب شیش سالند و وقت حاجت و چنانکه در شبان در آن ابل کشند و در هر یک کشند
و سبب از بعد از در وسط اعتقاد مغرب چون مواد بنوعیه است و در وسط اعتقاد شش و از نایب شیطان ملاک کشند
صفت آن که در نیت صبر و با علان حج آن تفرقه را با غنیمت
که در نیت غنیمت و سخن بود و با علان حج آن تفرقه را با غنیمت
علان حج آن اول اعتقاد و طریقه که غالب است و استقامت غنیمت بود و در سبب الحرام و آب و نوبت
چون شش از نایب است و در نیت غنیمت و در نیت غنیمت و در نیت غنیمت و در نیت غنیمت
پیشانی و نیت غنیمت و نیت غنیمت و نیت غنیمت و نیت غنیمت و نیت غنیمت و نیت غنیمت
نماد و نیت غنیمت و نیت غنیمت و نیت غنیمت و نیت غنیمت و نیت غنیمت و نیت غنیمت

کتاب فیض
در دم نمیزد و نه در دم میباید
حاجت بجلاب بسیار در دست چنگش
که بریزند و سبب آن قلت از روح
تعلیل فزون باغذیه از پیش از هر یک
و سبب آن بخاری غلیظ باشد که در باغ
لطیف گردد و بعد از عمل شود علان حج
و یکب خوند غفلت از تحصیل و از آن کند
و غافل را با بوند و شربت و از نایب شک
ز فتنه آن هر یک شک که در شب و نایب است
چنانکه در میان صفت است که در طبقه
نبیند و ایاز و بالینوس کشند و از آن
در و سبب الحرام از نیت بنات هر یک
صفت آن که در نیت هر یک چهارم بود
حق کرد و باب را با نایب سبب شیش
و سبب از بعد از در وسط اعتقاد مغرب
صفت آن که در نیت صبر و با علان حج
که در نیت غنیمت و سخن بود و با علان
علان حج آن اول اعتقاد و طریقه که
چون شش از نایب است و در نیت غنیمت
پیشانی و نیت غنیمت و نیت غنیمت
نماد و نیت غنیمت و نیت غنیمت و نیت

علاج آن بابت ترش بکین که گاهی کشنده شراب خورده اند تا دل کشند و قد از پیراج خورند و اگر
معدود ترش بکین سبب تشنگی غالب شود بواسطه استفراغ بسیار و از اول شراب خورده و خورند و دل
نماند و بجماعت معطل رود و در همین بر وزن غلبه کشند و اگر کسی از شراب خورده و دل کشنده واقع شود آب پنجه خورند
و حریمات بارده معین بود و اگر از کنگره دیگر کل آب خنیا کند یا پودر طباشیر را شامند و در آن ضم و تخمه سکه
آن باشد که طعام تنگ میزند و عارضه آن تن باشد و در وقت سحر و غشیاں بود و صفت ضم آن باشد که در پالم
آماضم شود و با این شغل و قد بود و بعد از آن زمانی در چشاکه آید و بی طعام احساس کند و غشیاں بود که معده در دست
قطع آنقرن کشند و ضم نگردد سبب این همه با سبب الحاراج معده با شربا غلاظ فاسده که در معده می شود
علاج آن تقویت و تخفیه معده باشد چنانکه گفته شد اگر سبب متادل و طعمه شیر و یا طعمه روید باشد و تخفیه معده
باید کرد و سببه و اسهال و تقویت معده و مقویات که مناسب مزاج بود و در روزی که شکر صبر باید کرد و اگر طبیعت
مبتس باشد جوارش معجز سبب پنج شتال در کتب دیگر مکتوب کرده و خوردن و در وقت سحر و غشیاں بود و در زمانه اگر
تابستان بودند آب سیر و نشستن معین بود و پیچیده جرات انسان باشد که طعام در معده بماند و ضم نشود فاسده کرد
و آنچه لطیف و عالی باشد یعنی دفع شود و آنچه غلیظ و سبب باشد با سبب مال علاج او است که طبیعت آب آب
گرم در وزن کجده کشند تا زود تر پاک شود و چون معده پاک شود و در اسهال باقی باشد چه بی صفت بود
شراب انار عذب یا خنار یا شراب نار و به باغچه طباشیر بخورند یا صندل نازد و آنچه شتال یا قمر طباشیر
کمی شتال یا رب و شتال یا پوست پسته کمی شتال بگویند و یا شراب سبب و شتال بخورند و در سبب که نمر و افانیا
و کل از این باب بود و بر سببه ملاکستند و در منابع سرد و خاب کشند و در با گشنگ یا آهن ذراع کرده و یا شامند
و بر سببه که سبب است تا سادق باشد و همان پاکب خورند و اگر سن و مزاج در وقت مقتضی بود و آب پنجه
نشدنی و در وقت غشیاں که سبب کبی باشد که فاسده حاد شود بابت دفع همیشه که در باشد
و آنچه سبب کبی باشد که سبب کبی دفع شود و غشیاں فاسد سبب دفع باشد به حرکت راست
هر یک مناسبت است چنانکه غلاظ و معده باشد یعنی عارضه شود و اگر داخل جسم معده باشد
تور و اگر معده در روید باشد غشیاں واقع شود پس اگر غلیظ که در معده رسیده است با داخل جسم

سبب تشنگی
علاج آن بابت ترش بکین
معدود ترش بکین
نماند و بجماعت معطل
و حریمات بارده معین
آن باشد که طعام تنگ
آماضم شود و با این
قطع آنقرن کشند
علاج آن تقویت و تخفیه
باید کرد و سببه و اسهال
مبتس باشد جوارش معجز
تابستان بودند آب سیر
و آنچه لطیف و عالی
گرم در وزن کجده کشند
شراب انار عذب یا خنار
کمی شتال یا رب و شتال
و کل از این باب بود
و بر سببه که سبب است
نشدنی و در وقت غشیاں
و آنچه سبب کبی باشد
هر یک مناسبت است
تور و اگر معده در روید

علاج آن بابت ترش بکین
معدود ترش بکین
نماند و بجماعت معطل
و حریمات بارده معین
آن باشد که طعام تنگ
آماضم شود و با این
قطع آنقرن کشند
علاج آن تقویت و تخفیه
باید کرد و سببه و اسهال
مبتس باشد جوارش معجز
تابستان بودند آب سیر
و آنچه لطیف و عالی
گرم در وزن کجده کشند
شراب انار عذب یا خنار
کمی شتال یا رب و شتال
و کل از این باب بود
و بر سببه که سبب است
نشدنی و در وقت غشیاں
و آنچه سبب کبی باشد
هر یک مناسبت است
تور و اگر معده در روید

[illegible]

[illegible]

مگر سرخ تر بنین هر يك ده مشتال روغن بنفشه دو درم و اگر با وج و حرارت شدید و لذت و حله
 باشد این بنفشه مناسب باشد صفت آن عذاب ده عدد سپندان سبت حد فلفل سه درم
 سحر شانه و صافی کنند و آب بنار که دو بنار می و شیر و جود و لعاب بنگو هر يك پانزده درم
 روغن بنفشه دو درم با هم سیاه میزند و بگویم استعمال کنند و اگر قوی نجیب استقامت اسما یا نزول
 آن یکس افشین حادث شود و علامت او آنست که قوی نجیب در کمر کنی صفت بابر حشمت یا از بالا
 بر چرخ افتادن حادث شود و علامت او آنست که پای علیل را بر پیمان بندند و بر بالا کنند و
 ریمان را شکر یک کنند تا اسما سحای خود رود و جلای از دوا و ترکیب و بنفشه درازانه و نبات
 پنبه و فغانا خود آب باروغن شیره کعبه باشد و اگر باز سحای خود نزود یک درم یک مشتال
 از بنفشه فربه بر نبرد و ترود کنند و بالند تا بر دوان آید و اگر قوی نجیب استقامت و میوه است
 آن باشد علامت آن مقدم اعتبار و تناول بنفحات بود و علامت آن جلای از شراب بنفشه و
 و بنین هر يك دو مشتال تناول کنند و فغانا خود آب چرب با مرغ غفره خورند و با بنفشه سب درم و
 سپندان سبت عدد بزرگ و طبعه و حب الرشاد هر يك ده درم و تر بنین پانزده درم و لعاب
 مازند و اگر سبب حرارت اسما باشد علامت آن شدت عطش و دوام التهاب بود و علامت
 با جلای از بنفشه در دوا و ترکیب و ششم کاسنی و تر بنین و نبات تناول کنند و آب خیار
 دو و شیر و تخم توک با تر بنین و بنین حشمت یکس کنند صفت آن بنفشه پنبه و
 مرگاشنه و تخم خیار بن در دوا و کلیل الملک و سبوس چو بگویند و لعاب و پر سیا و شان
 هر يك هفت درم عذاب ده عدد سپندان سبت عدد و سحر شانه و صافی کنند و لعاب بنگو
 و لعاب بزرگ و روغن بنفشه و فغانا و تر بنین هر يك ده درم با آن هم کرده استعمال کنند
 و فغانا شیر و تخم چرب و صفا چرب خورند و شکم بر روغن بنفشه و لعاب خطی و یکس
 با دوا ایلا و سس نوسه از قوی نجیب است و آهنگان باشد که فلفل و را معصار علیا
 بنس گرو دوا و سبوس بر دوا آن صفت بنفشه و عطش و اضطراب بود و علامت ج

و اگر با وج و حرارت شدید و لذت و حله باشد این بنفشه مناسب باشد
 و اگر قوی نجیب استقامت اسما یا نزول آن یکس افشین حادث شود
 و اگر پای علیل را بر پیمان بندند و بر بالا کنند و ریمان را شکر یک کنند
 تا اسما سحای خود رود و جلای از دوا و ترکیب و بنفشه درازانه و نبات
 پنبه و فغانا خود آب باروغن شیره کعبه باشد و اگر باز سحای خود نزود
 یک درم یک مشتال از بنفشه فربه بر نبرد و ترود کنند و بالند تا بر دوان
 آید و اگر قوی نجیب استقامت و میوه است آن باشد علامت آن مقدم اعتبار
 و تناول بنفحات بود و علامت آن جلای از شراب بنفشه و و بنین هر يك
 دو مشتال تناول کنند و فغانا خود آب چرب با مرغ غفره خورند و با بنفشه
 سب درم و سپندان سبت عدد بزرگ و طبعه و حب الرشاد هر يك ده درم
 و تر بنین پانزده درم و لعاب مازند و اگر سبب حرارت اسما باشد علامت
 آن شدت عطش و دوام التهاب بود و علامت با جلای از بنفشه در دوا و
 ترکیب و ششم کاسنی و تر بنین و نبات تناول کنند و آب خیار دو و شیر
 و تخم توک با تر بنین و بنین حشمت یکس کنند صفت آن بنفشه پنبه و
 مرگاشنه و تخم خیار بن در دوا و کلیل الملک و سبوس چو بگویند و لعاب
 و پر سیا و شان هر يك هفت درم عذاب ده عدد سپندان سبت عدد و
 سحر شانه و صافی کنند و لعاب بنگو و لعاب بزرگ و روغن بنفشه و فغانا
 و تر بنین هر يك ده درم با آن هم کرده استعمال کنند و فغانا شیر و تخم
 چرب و صفا چرب خورند و شکم بر روغن بنفشه و لعاب خطی و یکس با دوا
 ایلا و سس نوسه از قوی نجیب است و آهنگان باشد که فلفل و را معصار
 علیا بنس گرو دوا و سبوس بر دوا آن صفت بنفشه و عطش و اضطراب بود
 و علامت ج

و اگر با وج و حرارت شدید و لذت و حله باشد این بنفشه مناسب باشد
 و اگر قوی نجیب استقامت اسما یا نزول آن یکس افشین حادث شود
 و اگر پای علیل را بر پیمان بندند و بر بالا کنند و ریمان را شکر یک کنند
 تا اسما سحای خود رود و جلای از دوا و ترکیب و بنفشه درازانه و نبات
 پنبه و فغانا خود آب باروغن شیره کعبه باشد و اگر باز سحای خود نزود
 یک درم یک مشتال از بنفشه فربه بر نبرد و ترود کنند و بالند تا بر دوان
 آید و اگر قوی نجیب استقامت و میوه است آن باشد علامت آن مقدم اعتبار
 و تناول بنفحات بود و علامت آن جلای از شراب بنفشه و و بنین هر يك
 دو مشتال تناول کنند و فغانا خود آب چرب با مرغ غفره خورند و با بنفشه
 سب درم و سپندان سبت عدد بزرگ و طبعه و حب الرشاد هر يك ده درم
 و تر بنین پانزده درم و لعاب مازند و اگر سبب حرارت اسما باشد علامت
 آن شدت عطش و دوام التهاب بود و علامت با جلای از بنفشه در دوا و
 ترکیب و ششم کاسنی و تر بنین و نبات تناول کنند و آب خیار دو و شیر
 و تخم توک با تر بنین و بنین حشمت یکس کنند صفت آن بنفشه پنبه و
 مرگاشنه و تخم خیار بن در دوا و کلیل الملک و سبوس چو بگویند و لعاب
 و پر سیا و شان هر يك هفت درم عذاب ده عدد سپندان سبت عدد و
 سحر شانه و صافی کنند و لعاب بنگو و لعاب بزرگ و روغن بنفشه و فغانا
 و تر بنین هر يك ده درم با آن هم کرده استعمال کنند و فغانا شیر و تخم
 چرب و صفا چرب خورند و شکم بر روغن بنفشه و لعاب خطی و یکس با دوا
 ایلا و سس نوسه از قوی نجیب است و آهنگان باشد که فلفل و را معصار
 علیا بنس گرو دوا و سبوس بر دوا آن صفت بنفشه و عطش و اضطراب بود
 و علامت ج

[illegible]

نشست کند و بر در دیان خنجر گرد و دو گراده بسیار بود و در غایت لزوم حیات متولد شود و لا اری
 تولد کند و حیات کلیه اکثر همین داشت شود و حیات شانه شریف را نکاست و جسم سر متولد شد
 و قتل شد و بر بحر از خروج مل سوزش بول رکی که از کلیه آید سرخ بود و آنچه از شانه آید سفید باز و باشد
 علاج آن هر روز جلای از تخم کاسی در از یانه و نیم مک است نبات تناول کنند یا شیره که تخم با نبات خوردند
 یا از یانه و اینون که چو شانه را با ده دم شیر و سه تخم و دو دم نبات خوردند و غذا خورد آب یا شیره و مسکه و دیکبک
 و قهوه خوردند و از افندی غلیظه اجتناب نمایند و شبگاه غذا نخورند و سه سال ریاضت مشتمل از میاهات کردن
 مفید بود و از سیوای الگو و هر چه شیرین شاید خوردن و اگر بدین تدبیر انا ل نشود و بدین مطلوب رسید
 حدیث است این سواد بعد مسکه و مایه او شانه هر یک چند تخم غلیظی که من جنازی را از یانه از هر یک سه دم
 تخم کاسی و بقیه شانه و یک یک چهار دم صاب و ده عدد و سه سال ریاضت و در آنچه باز و ده عدد و سه سال
 چند تخم شیرین و صاب شیرین هر یک ده دم قطن یا برغن شربت و یا بون و مسکه و مایه از برغن زیت و برغن مسکه
 و در اعلی چکانند یا بون و مایه شربت و مسکه و کلیل الملک و سرخوش و مسکه و کز قش و شانه و قطن و قهوه و شانه
 و در آن نشاند اگر علت حکم باشد و به که منت حیات باشد سه سال کنند او و می منت شانه کاج و دو دم و شانه
 چندین ستر کفیل و افضل عقارب سوخته هر یک سه دم که چند و مصل ریش و بعد از شش ماه و ناکی یا دو و یک نیم
 و اگر حرارت مزاج باشد این ادوا عقید بود و حضرت آن سه تخم و شانه هر یک و دو دم و شانه شانه و شانه
 و از یانه و اینون هر یک سه دم که چند و سه سال با سکنجین ساد یا بروری تناول کنند یا سکنجین جزا بود
 که شغال یا شیره که سه تخم تناول کنند و مومع را بر و من یا بون و مسکه و بر و من عقرب با ده عدد و شانه و قطن
 پنج بر و نیم کز قش را از یانه و ده عدد و صاب و مسکه و سه دم که چند و شانه و بر و من کج و بر و من که به است شد
 و از شانه بنهند یا با شش نرم چو شانه بر منی کنند و دو عدد و قهوه بنهند یا از یانه و شربت یا از یانه و شربت
 پس و شربت کنند و نیک بازند و اگر حیات و یک موضع باشد قطعا و قهوه یا جلای از تخم کز قش و اینون یا این
 و تخم که در نبات تناول کنند و قطرها را لبون و قطن و مسکه و شانه هر یک سه دم و شانه سکنجین و سکنجین
 و سجده اسار و هر یک چهار دم چندین ستر و قحاح از خر و لبان هر یک و دو دم که چند و مصل

و یکدیگر تمناول کنند و از او و چنانچه قریب و فراقش مشک کرده و زجاج مسحق و اسقوتون قدس ببول
 که نوی از پیاز و شنبلیله و کنجدی است که آنرا بویان اطراف غولیدیلوس گویند و آن مرغیت که میان دراز
 و چون نشسته باشد از زیرین میزند و از آنجا که و ابوالوصل و ابوالفضل و صفر بول نیز گویند و آنرا پنجه
 و خام نخورند و این مرض مفید است گویند اگر کسی که آنرا چار سال بود و در آن زمان که آنکو رنگ میگردد
 بکشد اول خون او آخر از آن بگذارد که رنگینه شود و مباد آن چنان بماند تا مسجود و سپس در آفتاب بنشیند تا خشک شود
 آنرا ز غبار بگذارد و صحنی بکشد و قهقهه ای اذان بآب یا آب کرفس میاندا منید بود و اگر حصوات در بروجی
 و برون نیاید یا بیشه کافت و در حصوات نشاند و بوی قهقهه ای نماید و در مل اعتیاج با و بوی قهقهه ای باشد و جمجم و ورم در
 مشامه اگر در مشامه نون بسته شود علامت آن کرب غشی و در شد اطراف بود و بخش و نفس متواتر بود و علاج آن
 سکینین غشلی و زهره سلیمان تناول کنند و دیگر روشنگر کرده و پیرایه حرکتش مفید بود و چون بوی زهره یا بوی جاسف
 و نخود و سداب بچشانند و آب آن در لعل چکانند نافع بود و احتیاج و عسر البول اگر بسبب هم محتاج
 علاج آن گفته شد و اگر بسبب خلطی ازج باشد که در مجاری بول حادث شود علامت آن تقدیم تناول
 الحبه فلیقه لزجه و قش موش بود و بول افلاک خام بیرون آید علامت آن طلبی از انسول و
 چشمه کاشنه و تمکرم من با نبات یا ماش منده و ناسخا هر یک بنیدرم که بگوید و ویمان آن تناول
 کنند و در بین لطن و شاد و بر بون بایوند و غیره کنند و گاه باشد که عسر البول بسبب مغشای قوی باشد
 که در مجاری بول فرو نماید علامت آن وقت مجاری بول و حضرت بول باشد علامت آن لعاب بنگو
 و ده دم و در غن پیچیده بر سر شربت از نبات یا شامه فاندات از آن زمان تا زمانه نبات یا شامه فاند
 در و غن با و ام با غن و از شیر و سوس و نبات و در غن پیچیده و اگر بسبب متفان بول عسر البول حادث شود
 و سر پره شیرین و شمش قریه و مغشای قوی تناول کنند و شیر و تخم ترکه و تخم و نبات
 عرقیه و متفان نماید و سلس البول آن باشد که بول بی ارادت بیرون آید علامت آن هر با و بول متفان
 گوشت کند یا اطرافش کبیر تناول کنند و نافه یا کبریا که در آن تناول باشد خوردن کند و مسعود و نونمان و زهره کاشنه
 و شاد و بلبل و سلس و شاد یا مسادی بگوید و متفان از آن پیر فاند و حلاص بلبل و کبریا هر یک در ورم مسعد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶
 ۴۹۷
 ۴۹۸
 ۴۹۹
 ۵۰۰
 ۵۰۱
 ۵۰۲
 ۵۰۳
 ۵۰۴
 ۵۰۵
 ۵۰۶
 ۵۰۷
 ۵۰۸
 ۵۰۹
 ۵۱۰
 ۵۱۱
 ۵۱۲
 ۵۱۳
 ۵۱۴
 ۵۱۵
 ۵۱۶
 ۵۱۷
 ۵۱۸
 ۵۱۹
 ۵۲۰
 ۵۲۱
 ۵۲۲
 ۵۲۳
 ۵۲۴
 ۵۲۵
 ۵۲۶
 ۵۲۷
 ۵۲۸
 ۵۲۹
 ۵۳۰
 ۵۳۱
 ۵۳۲
 ۵۳۳
 ۵۳۴
 ۵۳۵
 ۵۳۶
 ۵۳۷
 ۵۳۸
 ۵۳۹
 ۵۴۰
 ۵۴۱
 ۵۴۲
 ۵۴۳
 ۵۴۴
 ۵۴۵
 ۵۴۶
 ۵۴۷
 ۵۴۸
 ۵۴۹
 ۵۵۰
 ۵۵۱
 ۵۵۲
 ۵۵۳
 ۵۵۴
 ۵۵۵
 ۵۵۶
 ۵۵۷
 ۵۵۸
 ۵۵۹
 ۵۶۰
 ۵۶۱
 ۵۶۲
 ۵۶۳
 ۵۶۴
 ۵۶۵
 ۵۶۶
 ۵۶۷
 ۵۶۸
 ۵۶۹
 ۵۷۰
 ۵۷۱
 ۵۷۲
 ۵۷۳
 ۵۷۴
 ۵۷۵
 ۵۷۶
 ۵۷۷
 ۵۷۸
 ۵۷۹
 ۵۸۰
 ۵۸۱
 ۵۸۲
 ۵۸۳
 ۵۸۴
 ۵۸۵
 ۵۸۶
 ۵۸۷
 ۵۸۸
 ۵۸۹
 ۵۹۰
 ۵۹۱
 ۵۹۲
 ۵۹۳
 ۵۹۴
 ۵۹۵
 ۵۹۶
 ۵۹۷
 ۵۹۸
 ۵۹۹
 ۶۰۰
 ۶۰۱
 ۶۰۲
 ۶۰۳
 ۶۰۴
 ۶۰۵
 ۶۰۶
 ۶۰۷
 ۶۰۸
 ۶۰۹
 ۶۱۰
 ۶۱۱
 ۶۱۲
 ۶۱۳
 ۶۱۴
 ۶۱۵
 ۶۱۶
 ۶۱۷
 ۶۱۸
 ۶۱۹
 ۶۲۰
 ۶۲۱
 ۶۲۲
 ۶۲۳
 ۶۲۴
 ۶۲۵
 ۶۲۶
 ۶۲۷
 ۶۲۸
 ۶۲۹
 ۶۳۰
 ۶۳۱
 ۶۳۲
 ۶۳۳
 ۶۳۴
 ۶۳۵
 ۶۳۶
 ۶۳۷
 ۶۳۸
 ۶۳۹
 ۶۴۰
 ۶۴۱
 ۶۴۲
 ۶۴۳
 ۶۴۴
 ۶۴۵
 ۶۴۶
 ۶۴۷
 ۶۴۸
 ۶۴۹
 ۶۵۰
 ۶۵۱
 ۶۵۲
 ۶۵۳
 ۶۵۴
 ۶۵۵
 ۶۵۶
 ۶۵۷
 ۶۵۸
 ۶۵۹
 ۶۶۰
 ۶۶۱
 ۶۶۲
 ۶۶۳
 ۶۶۴
 ۶۶۵
 ۶۶۶
 ۶۶۷
 ۶۶۸
 ۶۶۹
 ۶۷۰
 ۶۷۱
 ۶۷۲
 ۶۷۳
 ۶۷۴
 ۶۷۵
 ۶۷۶
 ۶۷۷
 ۶۷۸
 ۶۷۹
 ۶۸۰
 ۶۸۱
 ۶۸۲
 ۶۸۳
 ۶۸۴
 ۶۸۵
 ۶۸۶
 ۶۸۷
 ۶۸۸
 ۶۸۹
 ۶۹۰
 ۶۹۱
 ۶۹۲
 ۶۹۳
 ۶۹۴
 ۶۹۵
 ۶۹۶
 ۶۹۷
 ۶۹۸
 ۶۹۹
 ۷۰۰
 ۷۰۱
 ۷۰۲
 ۷۰۳
 ۷۰۴
 ۷۰۵
 ۷۰۶
 ۷۰۷
 ۷۰۸
 ۷۰۹
 ۷۱۰
 ۷۱۱
 ۷۱۲
 ۷۱۳
 ۷۱۴
 ۷۱۵
 ۷۱۶
 ۷۱۷
 ۷۱۸
 ۷۱۹
 ۷۲۰
 ۷۲۱
 ۷۲۲
 ۷۲۳
 ۷۲۴
 ۷۲۵
 ۷۲۶
 ۷۲۷
 ۷۲۸
 ۷۲۹
 ۷۳۰
 ۷۳۱
 ۷۳۲
 ۷۳۳
 ۷۳۴
 ۷۳۵
 ۷۳۶
 ۷۳۷
 ۷۳۸
 ۷۳۹
 ۷۴۰
 ۷۴۱
 ۷۴۲
 ۷۴۳
 ۷۴۴
 ۷۴۵
 ۷۴۶
 ۷۴۷
 ۷۴۸
 ۷۴۹
 ۷۵۰
 ۷۵۱
 ۷۵۲
 ۷۵۳
 ۷۵۴
 ۷۵۵
 ۷۵۶
 ۷۵۷
 ۷۵۸
 ۷۵۹
 ۷۶۰
 ۷۶۱
 ۷۶۲
 ۷۶۳
 ۷۶۴
 ۷۶۵
 ۷۶۶
 ۷۶۷
 ۷۶۸
 ۷۶۹
 ۷۷۰
 ۷۷۱
 ۷۷۲
 ۷۷۳
 ۷۷۴
 ۷۷۵
 ۷۷۶
 ۷۷۷
 ۷۷۸
 ۷۷۹
 ۷۸۰
 ۷۸۱
 ۷۸۲
 ۷۸۳
 ۷۸۴
 ۷۸۵
 ۷۸۶
 ۷۸۷
 ۷۸۸
 ۷۸۹
 ۷۹۰
 ۷۹۱
 ۷۹۲
 ۷۹۳
 ۷۹۴
 ۷۹۵
 ۷۹۶
 ۷۹۷
 ۷۹۸
 ۷۹۹
 ۸۰۰
 ۸۰۱
 ۸۰۲
 ۸۰۳
 ۸۰۴
 ۸۰۵
 ۸۰۶
 ۸۰۷
 ۸۰۸
 ۸۰۹
 ۸۱۰
 ۸۱۱
 ۸۱۲
 ۸۱۳
 ۸۱۴
 ۸۱۵
 ۸۱۶
 ۸۱۷
 ۸۱۸
 ۸۱۹
 ۸۲۰
 ۸۲۱
 ۸۲۲
 ۸۲۳
 ۸۲۴
 ۸۲۵
 ۸۲۶
 ۸۲۷
 ۸۲۸
 ۸۲۹
 ۸۳۰
 ۸۳۱
 ۸۳۲
 ۸۳۳
 ۸۳۴
 ۸۳۵
 ۸۳۶
 ۸۳۷
 ۸۳۸
 ۸۳۹
 ۸۴۰
 ۸۴۱
 ۸۴۲
 ۸۴۳
 ۸۴۴
 ۸۴۵
 ۸۴۶
 ۸۴۷
 ۸۴۸
 ۸۴۹
 ۸۵۰
 ۸۵۱
 ۸۵۲
 ۸۵۳
 ۸۵۴
 ۸۵۵
 ۸۵۶
 ۸۵۷
 ۸۵۸
 ۸۵۹
 ۸۶۰
 ۸۶۱
 ۸۶۲
 ۸۶۳
 ۸۶۴
 ۸۶۵
 ۸۶۶
 ۸۶۷
 ۸۶۸
 ۸۶۹
 ۸۷۰
 ۸۷۱
 ۸۷۲
 ۸۷۳
 ۸۷۴
 ۸۷۵
 ۸۷۶
 ۸۷۷
 ۸۷۸
 ۸۷۹
 ۸۸۰
 ۸۸۱
 ۸۸۲
 ۸۸۳
 ۸۸۴
 ۸۸۵
 ۸۸۶
 ۸۸۷
 ۸۸۸
 ۸۸۹
 ۸۹۰
 ۸۹۱
 ۸۹۲
 ۸۹۳
 ۸۹۴
 ۸۹۵
 ۸۹۶
 ۸۹۷
 ۸۹۸
 ۸۹۹
 ۹۰۰
 ۹۰۱
 ۹۰۲
 ۹۰۳
 ۹۰۴
 ۹۰۵
 ۹۰۶
 ۹۰۷
 ۹۰۸
 ۹۰۹
 ۹۱۰
 ۹۱۱
 ۹۱۲
 ۹۱۳
 ۹۱۴
 ۹۱۵
 ۹۱۶
 ۹۱۷
 ۹۱۸
 ۹۱۹
 ۹۲۰
 ۹۲۱
 ۹۲۲
 ۹۲۳
 ۹۲۴
 ۹۲۵
 ۹۲۶
 ۹۲۷
 ۹۲۸
 ۹۲۹
 ۹۳۰
 ۹۳۱
 ۹۳۲
 ۹۳۳
 ۹۳۴
 ۹۳۵
 ۹۳۶
 ۹۳۷
 ۹۳۸
 ۹۳۹
 ۹۴۰
 ۹۴۱
 ۹۴۲
 ۹۴۳
 ۹۴۴
 ۹۴۵
 ۹۴۶
 ۹۴۷
 ۹۴۸
 ۹۴۹
 ۹۵۰
 ۹۵۱
 ۹۵۲
 ۹۵۳
 ۹۵۴
 ۹۵۵
 ۹۵۶
 ۹۵۷
 ۹۵۸
 ۹۵۹
 ۹۶۰
 ۹۶۱
 ۹۶۲
 ۹۶۳
 ۹۶۴
 ۹۶۵
 ۹۶۶
 ۹۶۷
 ۹۶۸
 ۹۶۹
 ۹۷۰
 ۹۷۱
 ۹۷۲
 ۹۷۳
 ۹۷۴
 ۹۷۵
 ۹۷۶
 ۹۷۷
 ۹۷۸
 ۹۷۹
 ۹۸۰
 ۹۸۱
 ۹۸۲
 ۹۸۳
 ۹۸۴
 ۹۸۵
 ۹۸۶
 ۹۸۷
 ۹۸۸
 ۹۸۹
 ۹۹۰
 ۹۹۱
 ۹۹۲
 ۹۹۳
 ۹۹۴
 ۹۹۵
 ۹۹۶
 ۹۹۷
 ۹۹۸
 ۹۹۹
 ۱۰۰۰

عرق بود اندک اندک اگر سبب اشتقاق عرق بود و نبت بسیار آید و خون صرف تازه بود و بسبب غرض
 تناول او در برغیر یا مسینه نیز حادث شود و علاج آن معده با سلیق کشته و قوس کمر او را گرمی و منع عرق
 هر یک یک مثقال با شرباب سبب تناول کنند با جگر و صفت عرقی و با رنگ و تخم جرجان هر یک مثقالی بریان کرده
 بر وزن ادرام چرب کنند و فروزند و غذا بنوش و غرض ادرام بیان کرده با فروغ خونی و غذای و طعمه و نفی و اکثر
 و شیرینی و آفتاب نماید و از حمام و حرکات خفیه و کوب و شوی و سریش اخترا کنند و نشسته و کثیر از جنم عرقی و گلکار
 و تخم نرگ هر یک درم شش کاد کوی مسوخته چند کم بوبند آب سماق بشیند و قوس کند و مثقالی تناول کنند با کنگر
 و بوبل گرمی و گل قوی هر یک درم و کربک درم و تخم جرجان و تخم نرگ و کینا و نشانه هر یک چهار درم کم کنند
 و آب لسان اسحی تناول کنند اگر سبب ناکل عرقی باشد علامت آن وجع شدید بود و بول اندک اندک آید
 و با آن چینی باشد - علاج آن چوبی علاج قند و کلبه و نشانه و با آب شش درم و سم و رام اصل و صفا
 و قناسب و درم نیمین اگر درم چهار باشد موسی یا مسفر و سی و علامت آن تب و حرمت لون و الی و شکلی و بصر
 فارور و باشد علاج آن فصد با سلیق کنند و بولانی از فصد و ایاس هر یک دو عدد و نبات و زخمین هر یک دو عدد تناول کنند
 و غذا و آب بنوش و غرض ادرام خردند و در و جود و عدس و با قند و آب کینا و در و با و ترکیب و کاشی و کلبه بر درم نشاند و فرقه
 بسکه و کلاب تر کنند و بران نشاند و پسین و طبیعت مطبوع کوا که کنند با شرباب فیه و تخمین و غرض از شرباب سبب اشتقاق
 و چون مرض منقطع شود و با بوند و اکلیل الملک و تخم شنبلیله و کوبیده با سفید و تخم مرغ خمار کنند و درم غلیظ و به علامت
 آن بیاض فارور و در بیاض لون و درم و غلات آن بود و علاج آن جلابی از زانیه و تخم کبک و تخمین با کنگر تناول
 کنند و پسین و طبیعت مطبوع کوا که در و ترب و انیسون باشد با بانی کنند و طبیعت شنبلیله و تخم کبک و تخم مرغ
 و ترب با درم غلیظ و کبک و زیره و از و با قند و کینا و درم غلیظ و با بلب و شنبلیله و اکلیل الملک و از و با قند و درم
 با بوند و مسعودا و اگر درم مسعودا و یا به علامت آن منقلب و کوبید و درم و بیاض فارور و درم و تخم مرغ
 علاج آن جلابی با نالنگ و از زانیه و تخم کبک و کنگر تناول کنند و پسین و طبیعت مطبوع و تخمین و جلابی و کبک
 و شنبلیله و اکلیل الملک با بوند و کبک و زیره و از و با قند و کینا و درم غلیظ و با بلب و شنبلیله و اکلیل الملک و از و با قند و درم
 و قناب و تخم کبک و زیره و از و با قند و کینا و درم غلیظ و با بلب و شنبلیله و اکلیل الملک و از و با قند و درم

در شرباب سبب تناول کنند با جگر و صفت عرقی و با رنگ و تخم جرجان هر یک مثقالی بریان کرده
 بر وزن ادرام چرب کنند و فروزند و غذا بنوش و غرض ادرام بیان کرده با فروغ خونی و غذای و طعمه و نفی و اکثر
 و شیرینی و آفتاب نماید و از حمام و حرکات خفیه و کوب و شوی و سریش اخترا کنند و نشسته و کثیر از جنم عرقی و گلکار
 و تخم نرگ هر یک درم شش کاد کوی مسوخته چند کم بوبند آب سماق بشیند و قوس کند و مثقالی تناول کنند با کنگر
 و بوبل گرمی و گل قوی هر یک درم و کربک درم و تخم جرجان و تخم نرگ و کینا و نشانه هر یک چهار درم کم کنند
 و آب لسان اسحی تناول کنند اگر سبب ناکل عرقی باشد علامت آن وجع شدید بود و بول اندک اندک آید
 و با آن چینی باشد - علاج آن چوبی علاج قند و کلبه و نشانه و با آب شش درم و سم و رام اصل و صفا
 و قناسب و درم نیمین اگر درم چهار باشد موسی یا مسفر و سی و علامت آن تب و حرمت لون و الی و شکلی و بصر
 فارور و باشد علاج آن فصد با سلیق کنند و بولانی از فصد و ایاس هر یک دو عدد و نبات و زخمین هر یک دو عدد تناول کنند
 و غذا و آب بنوش و غرض ادرام خردند و در و جود و عدس و با قند و آب کینا و در و با و ترکیب و کاشی و کلبه بر درم نشاند و فرقه
 بسکه و کلاب تر کنند و بران نشاند و پسین و طبیعت مطبوع کوا که کنند با شرباب فیه و تخمین و غرض از شرباب سبب اشتقاق
 و چون مرض منقطع شود و با بوند و اکلیل الملک و تخم شنبلیله و کوبیده با سفید و تخم مرغ خمار کنند و درم غلیظ و به علامت
 آن بیاض فارور و در بیاض لون و درم و غلات آن بود و علاج آن جلابی از زانیه و تخم کبک و تخمین با کنگر تناول
 کنند و پسین و طبیعت مطبوع کوا که در و ترب و انیسون باشد با بانی کنند و طبیعت شنبلیله و تخم کبک و تخم مرغ
 و ترب با درم غلیظ و کبک و زیره و از و با قند و کینا و درم غلیظ و با بلب و شنبلیله و اکلیل الملک و از و با قند و درم
 با بوند و مسعودا و اگر درم مسعودا و یا به علامت آن منقلب و کوبید و درم و بیاض فارور و درم و تخم مرغ
 علاج آن جلابی با نالنگ و از زانیه و تخم کبک و کنگر تناول کنند و پسین و طبیعت مطبوع و تخمین و جلابی و کبک
 و شنبلیله و اکلیل الملک با بوند و کبک و زیره و از و با قند و کینا و درم غلیظ و با بلب و شنبلیله و اکلیل الملک و از و با قند و درم
 و قناب و تخم کبک و زیره و از و با قند و کینا و درم غلیظ و با بلب و شنبلیله و اکلیل الملک و از و با قند و درم

[illegible]

و نیز فرورگ برید و در دهن شستن مفید بود و اما مفرح باید سعال کشنده اگر این چوب به سینه و غرطه انداخته شود
 باشد شرب نشناس و خبیثه العلاب بگوید و دانه در حق گل می خورد و دانه و استقام و در بین مکر کشنده اگر سبب به مال عادت شود
 صین طبیعت به قوس طباشیه و رب بکنند و این قوس نیز مفید بود و صفت آن گل زمینی شود و هر یک به پاره قوس
 سحر حاصن طباشیه مسخ عربی بر یک در می کمر باده مور و هر یک سه درم سحر کمد و میله و قوس کنگ بر این که در کس
 سنجیدم کافور یک درم نشسته و درم مجموع بگویند بآب پریشند و متغالی تناول کنند باینکه موقوف را از هر چه
 گرم و موهبا نیت سرد و غلظت کتد و تقویت قلب کبیده و کتد و بر است و دولت و سود و لب ل گرد آمد و آوا
 خد شرب نهفت اندیه و حکایات تلخ و اشال آن استماع کنند و از خزان خضب جبر و غلظت گندم و از قوس کتد
 تناول کنند صفت آن طباشیه در حق گل حنظل سفید رب السوس هر یک سه درم تخم خیار یک که دو و درم مجموع
 متشکر بر یک پیچیدم صحن عربی نشاسته کتیرا بر یک درم تخم قوزک یک درم کافور نیم درم بکر بند و طباشیه بگویشند و در قوس میانه
 و کشتال بخورند و چون علامت قبول ظاهر شود قوس کافور یا شیرینان شیرین بر بند و نباتات که که گندم از بخورند
 و اگر کشت مرغ و لک و در آن و سبب بر دام و دو کاسی و فناع و قوس این چنین نهند و قوس این گیرند و هر یک درم
 از آن تناول کنند عظیم مفید بود و قوس شیخو خضت میبوسی باشد که بر مخرج غالب شود بی حرارت و اگر شرب تلخ را قوس
 شود و باینکه سبب استقرار بیا در تعمال مبررات با فراط عادت گرد و علامت آن بول تفتت جلد بود و اما سعال
 و اشتعال نباشد و طس سرد بود و علاج آن تنیدن ترطیب باشد مثل شربک و باین شربک انداخته شرب سبب
 قشای و انداخته کثیره و انداخته هر یک درم و در قوس و بگوشت برود و بعال و عسل و شکر شیرین و اما سعال
 حار متعل و حقیقتا سینه و شربیات مستند مثل غیر لادن یا سمن و زنگن سوسن و سمن بر وزن غنچه و با این می
 باب سحوم و رحیمات غنچه دان عبارت از قی باشد که حرارت اول الما حق انحاط شود و از آن اگر کم و آن
 سخونت بقلب روح متاخر می شود پس با سارا عصاره و این حرارت که لاحق غلظت شود و غالی نیست که از آن تغفر
 گردانید اگر میگردانید و از آن سوزن گردید و آن از غلیان سخونت خواص باشد و اگر متعفن میگردد و از آن نیز که تغفر
 او در خارج عروق است یا نفل عروق اگر در قوس است از آن حمایت انداخته که در تمام آن چای است اگر
 متعفن شود و هر یک که در کافور بود و اگر کافور بود و اگر کافور بود و اگر کافور بود و اگر کافور بود و اگر کافور بود

و نیز فرورگ برید و در دهن شستن مفید بود و اما مفرح باید سعال کشنده اگر این چوب به سینه و غرطه انداخته شود
 باشد شرب نشناس و خبیثه العلاب بگوید و دانه در حق گل می خورد و دانه و استقام و در بین مکر کشنده اگر سبب به مال عادت شود
 صین طبیعت به قوس طباشیه و رب بکنند و این قوس نیز مفید بود و صفت آن گل زمینی شود و هر یک به پاره قوس
 سحر حاصن طباشیه مسخ عربی بر یک در می کمر باده مور و هر یک سه درم سحر کمد و میله و قوس کنگ بر این که در کس
 سنجیدم کافور یک درم نشسته و درم مجموع بگویند بآب پریشند و متغالی تناول کنند باینکه موقوف را از هر چه
 گرم و موهبا نیت سرد و غلظت کتد و تقویت قلب کبیده و کتد و بر است و دولت و سود و لب ل گرد آمد و آوا
 خد شرب نهفت اندیه و حکایات تلخ و اشال آن استماع کنند و از خزان خضب جبر و غلظت گندم و از قوس کتد
 تناول کنند صفت آن طباشیه در حق گل حنظل سفید رب السوس هر یک سه درم تخم خیار یک که دو و درم مجموع
 متشکر بر یک پیچیدم صحن عربی نشاسته کتیرا بر یک درم تخم قوزک یک درم کافور نیم درم بکر بند و طباشیه بگویشند و در قوس میانه
 و کشتال بخورند و چون علامت قبول ظاهر شود قوس کافور یا شیرینان شیرین بر بند و نباتات که که گندم از بخورند
 و اگر کشت مرغ و لک و در آن و سبب بر دام و دو کاسی و فناع و قوس این چنین نهند و قوس این گیرند و هر یک درم
 از آن تناول کنند عظیم مفید بود و قوس شیخو خضت میبوسی باشد که بر مخرج غالب شود بی حرارت و اگر شرب تلخ را قوس
 شود و باینکه سبب استقرار بیا در تعمال مبررات با فراط عادت گرد و علامت آن بول تفتت جلد بود و اما سعال
 و اشتعال نباشد و طس سرد بود و علاج آن تنیدن ترطیب باشد مثل شربک و باین شربک انداخته شرب سبب
 قشای و انداخته کثیره و انداخته هر یک درم و در قوس و بگوشت برود و بعال و عسل و شکر شیرین و اما سعال
 حار متعل و حقیقتا سینه و شربیات مستند مثل غیر لادن یا سمن و زنگن سوسن و سمن بر وزن غنچه و با این می
 باب سحوم و رحیمات غنچه دان عبارت از قی باشد که حرارت اول الما حق انحاط شود و از آن اگر کم و آن
 سخونت بقلب روح متاخر می شود پس با سارا عصاره و این حرارت که لاحق غلظت شود و غالی نیست که از آن تغفر
 گردانید اگر میگردانید و از آن سوزن گردید و آن از غلیان سخونت خواص باشد و اگر متعفن میگردد و از آن نیز که تغفر
 او در خارج عروق است یا نفل عروق اگر در قوس است از آن حمایت انداخته که در تمام آن چای است اگر
 متعفن شود و هر یک که در کافور بود و اگر کافور بود و اگر کافور بود و اگر کافور بود و اگر کافور بود

کتابچہ پشاور

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

کتاب معجزه

پنج نیکو فرمایید درم اجاس و عدد نبات ده درم تناول کنند غذا جو یا نیک بخورند و بعد از آن
 این طبیب کنند صفت آن سنگی باید زرد و کابی هر یک نیم درم خسته نیل و قرم که سنی را بنام پنج نیک که درم
 اسطوخودوس بهفت یک چهار درم قوی الخی دو درم اجاس الکلی و عناب هر یک ده عدد و نرگس یا شنبلیله
 و بنین ده درم و بعد از دو روز ترکیب با این قرص کنند صفت آن خسته دو درم تربیدیل زرد و هر یک ده عدد
 نیم درم مقوی یا شنبلیله یا نیک مجموع گرفته باب بیشترند با جلا ماز نبات تناول کنند و اگر علامت بلغم غالب بود
 هر روز جلابی اینج همک درازند و گفت تناول کنند غذا جو و نخود و هند و سیب اگر غذا مجرب کبد مال شود و علامت
 آن مثل سرخ شدن بود و علامت مثل نهیون و نیم گرمش را بخوابد با جلابی نیم کنند و اگر بقرص کبد مال شود علامت آن
 نقل صمد و قی و قشایان بود پس بملات نیم طبیب طبیعت کنند و بعد از آن بنشینند بنین بزوری یا ساده و گفته
 تناول کنند و قرص در زیر زانوی دوس ورق گل ده درم نیل نیم همک هر یک چند نیم قرم بنیان که سنی هر یک یک نیم
 کوبند و باب رازایه که بیشترند و کشتن با یک نیمین تناول کنند اگر متادی شود و قرص خافت ترکیب کنند و صابون که
 در این دارو ذکر رفت بکار دارند همی خسته طبع چنان باشد که اگر از دوری و نوبتی معین نباشد علامت آن ترساید
 باشد صبرین تنها طریقه آنست که تخمین و عدد صرف ترکیب غذا و غلبه یکی بر دیگری و تخمین آن در خارج
 عروق و داخل آن حاصل کنند علاج آن چنان کنند که گاهی آنرا فراخ آید که به سملات لینه و غفیفه و گاهی
 به سکنین و تقریر مشغول شوند و آید که خطر آن بیشتر باشد اول به فراخ آن کنند و پنجاه درمی که با صفا و نفهم مرکب بود
 و صفا غالب باشد اگر اول درم بلغم مشغول شوند و موجب خطر باشد پس اول صفا درم کنند و اگر سادی با
 صابون مرکب کنند و در تقریر طبیعت کوشند همی غشیمه پی باشد که چون ابتدا کنند غش حاشا شد
 و این ترپ بیشتر از راه و نیم تو لگد و دو عدد غشی بسبب آن باشد که مواد قائم بدق و ترن باشد چون نمبر سه
 بواسطه شدت همین آن مجاورت قلب موجب غش است گردد و علامت او آن باشد که بیشتر از نبات
 در بلغمی آید و تهیج و علامت بلغم طاهر به علاج آن در حالت غشی گلاب آب سر و زوری بنند و اطراف بنند
 و اگر برقی باشد و بنین باب گرم بر نه باشد که قوی کند و هر روز جلابی آن قرم که سنی را بنام نیک و گلاب و تناول کنند
 نیم گرم سدر و نیم شامند و یک نیمین ساده یا شامند و غذا جو یا آب با قند خورند و طبیعت کنند با این چشته

از این قرص که درم اجاس و عدد نبات ده درم تناول کنند غذا جو یا نیک بخورند و بعد از آن این طبیب کنند صفت آن سنگی باید زرد و کابی هر یک نیم درم خسته نیل و قرم که سنی را بنام پنج نیک که درم اسطوخودوس بهفت یک چهار درم قوی الخی دو درم اجاس الکلی و عناب هر یک ده عدد و نرگس یا شنبلیله و بنین ده درم و بعد از دو روز ترکیب با این قرص کنند صفت آن خسته دو درم تربیدیل زرد و هر یک ده عدد نیم درم مقوی یا شنبلیله یا نیک مجموع گرفته باب بیشترند با جلا ماز نبات تناول کنند و اگر علامت بلغم غالب بود هر روز جلابی اینج همک درازند و گفت تناول کنند غذا جو و نخود و هند و سیب اگر غذا مجرب کبد مال شود و علامت آن مثل سرخ شدن بود و علامت مثل نهیون و نیم گرمش را بخوابد با جلابی نیم کنند و اگر بقرص کبد مال شود علامت آن نقل صمد و قی و قشایان بود پس بملات نیم طبیب طبیعت کنند و بعد از آن بنشینند بنین بزوری یا ساده و گفته تناول کنند و قرص در زیر زانوی دوس ورق گل ده درم نیل نیم همک هر یک چند نیم قرم بنیان که سنی هر یک یک نیم کوبند و باب رازایه که بیشترند و کشتن با یک نیمین تناول کنند اگر متادی شود و قرص خافت ترکیب کنند و صابون که در این دارو ذکر رفت بکار دارند همی خسته طبع چنان باشد که اگر از دوری و نوبتی معین نباشد علامت آن ترساید باشد صبرین تنها طریقه آنست که تخمین و عدد صرف ترکیب غذا و غلبه یکی بر دیگری و تخمین آن در خارج عروق و داخل آن حاصل کنند علاج آن چنان کنند که گاهی آنرا فراخ آید که به سملات لینه و غفیفه و گاهی به سکنین و تقریر مشغول شوند و آید که خطر آن بیشتر باشد اول به فراخ آن کنند و پنجاه درمی که با صفا و نفهم مرکب بود و صفا غالب باشد اگر اول درم بلغم مشغول شوند و موجب خطر باشد پس اول صفا درم کنند و اگر سادی با صابون مرکب کنند و در تقریر طبیعت کوشند همی غشیمه پی باشد که چون ابتدا کنند غش حاشا شد و این ترپ بیشتر از راه و نیم تو لگد و دو عدد غشی بسبب آن باشد که مواد قائم بدق و ترن باشد چون نمبر سه بواسطه شدت همین آن مجاورت قلب موجب غش است گردد و علامت او آن باشد که بیشتر از نبات در بلغمی آید و تهیج و علامت بلغم طاهر به علاج آن در حالت غشی گلاب آب سر و زوری بنند و اطراف بنند و اگر برقی باشد و بنین باب گرم بر نه باشد که قوی کند و هر روز جلابی آن قرم که سنی را بنام نیک و گلاب و تناول کنند نیم گرم سدر و نیم شامند و یک نیمین ساده یا شامند و غذا جو یا آب با قند خورند و طبیعت کنند با این چشته

عروق جراحتی که بر شریان می افتد واقع شود علاجش آنست که قرصه سبزه و گلاب بپا نمایند و در جراحت آکنده
الطاف جراحت بریدلات قوی طلاء کنند و از وید زانند و بخش خراشش آزار نباشد و بسایند و جراحت فشانید
سنگ کچ که آزار جبین گویند و بنار آسیا بسایند و سفید بنامیند و چشم خرگوش بدان آلود کنند و بر آن نهند و به بند
فروغ بسبب جراحت و فرایات تنقیر و آشور و خیز که از قرصه آید اگر سنگ بود باز بسایند و بنار غلیظ بود آزار نماند
علاج ادانت اگر در دست و پا بود و تبسین طبعیت کنند سبب غلط و قوت و حاجت و از کثرت غذا و اطعمه و طایفه
نایند و او را و بقیع و بخیل سرد و سنگ زرد و چوبی که پوست ندارد و گندم و موز و زرد و در استعمال کنند و اگر در دست و پا
باشد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد
که کند شود و اندول بنیزد و از آن قرصه و در آن قرصه و در آن قرصه و در آن قرصه و در آن قرصه و در آن قرصه و در آن قرصه
ادانت که یکینه شربت کنند و بنار و صغیر یا لایند و این کتیا بجا به خاک زرد بنیزد اگر سفید بنامیند و در دست و پا میزد
بدان کتیا بن بار و آله اول و اع کتیا بپا و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد
شود علاج آن و لایند و طبعین طبعیت کنند و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد
و صبا بسبزه و گلاب بر کنند و بر آن نهند و بنیزد و چوبی که پوست ندارد و گندم و موز و زرد و در استعمال کنند و اگر در دست و پا
طلا کنند و از آن قرصه و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد
خون آید کند و سر و خون و شان بگوید و بر آن کتیا بنامیند و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد
باشد فیک بجا بنامیند و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد
بگوید و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد
و فی آنست که مفصل از جاعه و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد
آنکه تفرق است اما و شود و علاج هر یک که عضو از فتن بلان و اگر بجا نرفته باشد یا بجا نرفته باشد و در دست و پا میزد
و باز در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد
باشد فیک بجا بنامیند و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد
مشا و صغیر و شال آن طلا کنند و اگر در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد و در دست و پا میزد

کتاب فی الحقیقه

و اگر چنانچه یکبار پشت بیا لایند بالیخ فرو بردند و در وقتیکه زعفران کنند گیکه به آن جمع شوند و از کرب و محنت و غم و غم
 یکبار دیگر در پشت بیا لایند بالیخ فرو بردند و در وقتیکه زعفران کنند گیکه به آن جمع شوند و از کرب و محنت و غم و غم
 که زنده اگر این چنین معرل و شونیز بخوشانند و در خانه بیزین بچینین بود و اگر بدن بر خون تربیالند و شونیز بران
 زنده بطر و منل مورچه از مقناطیس و زفت و حلیت منزه و گاو و زرد و کبریت و قطران بگر و قطران بیا
 اگر زرد و شونیز کا و حل کنند و بنند تا کس بخور و بیز و اگر شونیز و زرد کنند چمین و از بوی گندش بگریزد و زرد
 و بیز بکیت و دود کنند زرد بگریزد و اگر بدن آب خطمی بخار می و زیت بیا لایند زرد بر آن نه نشیند
 و راضه اگر به دهر و گنگ و کشنیز شک فود و بشو اند زرد بگریزد و اگر بوی خیار و دود کنند تا فاسد
 و کشنیز فود و پوست ترنج و در میان بامد زرد بوسن و آن نغشته طرد و قتل موش اگر دوا سنگ
 و زردین و بزرگ و بزرگ و کرب بصل الفار و مرگ موش و خبث آهن منصفان هر کدام که باشد و بیزی کنند و اگر
 بجز و بیز و اگر موش را در خانه بکشند یا پوست بکشند گوشت و دهر بزد و با کنند و بیز موشان بگریزد و اگر
 بوی سبب دوا بگریزد و طر به با هم و قتل آن موش آزاد و خست و زهره و جیب به با هم باشند و اگر دوا و اگر
 و دوا و زردین میاه بجز و بیز و دوا فاق المهر گیاهی بود و که پانگ بکشند و خاق الذیب گیاهی است که اگر بکشند
 و با دوا و زهره و دوا به را بکشند و اگر از جای که عصفل باشد بگریزد و از آنجا نفرت گیر و دوا و عصفل
 و دوا و بیز و اخذ و شتر بصل بزرگ و دوا و عصفل اول و دوا و بیز و عصفل او و بیز و عصفل او و بیز و عصفل او
 باب اول در طباع او و بیز و تاثیر آن بدانکه هر چیز که اگر در بدن تاثیر از کیفیات باشد چون دوا و بدن شود
 و زهره و زردین او و متاثر گردد و اگر در بدن تاثیر می زیاده از کیفیت که بدن را حاصل شود و ننگدان چیز را معطل
 زیاده از کیفیت زیاده تاثیر کند اگر آن تاثیر محسوس شود و کیفیت در درجه اول است اگر محسوس شود و اما منفرد باشد
 بجا نیاورد اگر منفرد باشد لیکن جمله ننگدان کیفیت در درجه اول است و اگر منفردان بملاکت رسد بجز این بود و خفا
 می باید و تا تاثیر دوا شاید که در خارج باشد و داخل همچون پیاز که ضاآن تفرج است اکل آن بکس این چنین است و اگر
 نافع بود ضاآن شاید که تاثیر خارجی بود و ضاآن تاثیر داخل او بود و بجز کشنیز که در داخل تغلیظ و تبرید کند و در خارج
 و با کس او و بیز و اتوخی نغشته باشد شاید که آن قوت او چنان است که آنش از تحلیل برود و بجز کشنیز که در خارج

کتاب فی الحقیقه
 و اگر چنانچه یکبار پشت بیا لایند بالیخ فرو بردند و در وقتیکه زعفران کنند گیکه به آن جمع شوند و از کرب و محنت و غم و غم
 یکبار دیگر در پشت بیا لایند بالیخ فرو بردند و در وقتیکه زعفران کنند گیکه به آن جمع شوند و از کرب و محنت و غم و غم
 که زنده اگر این چنین معرل و شونیز بخوشانند و در خانه بیزین بچینین بود و اگر بدن بر خون تربیالند و شونیز بران
 زنده بطر و منل مورچه از مقناطیس و زفت و حلیت منزه و گاو و زرد و کبریت و قطران بگر و قطران بیا
 اگر زرد و شونیز کا و حل کنند و بنند تا کس بخور و بیز و اگر شونیز و زرد کنند چمین و از بوی گندش بگریزد و زرد
 و بیز بکیت و دود کنند زرد بگریزد و اگر بدن آب خطمی بخار می و زیت بیا لایند زرد بر آن نه نشیند
 و راضه اگر به دهر و گنگ و کشنیز شک فود و بشو اند زرد بگریزد و اگر بوی خیار و دود کنند تا فاسد
 و کشنیز فود و پوست ترنج و در میان بامد زرد بوسن و آن نغشته طرد و قتل موش اگر دوا سنگ
 و زردین و بزرگ و بزرگ و کرب بصل الفار و مرگ موش و خبث آهن منصفان هر کدام که باشد و بیزی کنند و اگر
 بجز و بیز و اگر موش را در خانه بکشند یا پوست بکشند گوشت و دهر بزد و با کنند و بیز موشان بگریزد و اگر
 بوی سبب دوا بگریزد و طر به با هم و قتل آن موش آزاد و خست و زهره و جیب به با هم باشند و اگر دوا و اگر
 و دوا و زردین میاه بجز و بیز و دوا فاق المهر گیاهی بود و که پانگ بکشند و خاق الذیب گیاهی است که اگر بکشند
 و با دوا و زهره و دوا به را بکشند و اگر از جای که عصفل باشد بگریزد و از آنجا نفرت گیر و دوا و عصفل
 و دوا و بیز و اخذ و شتر بصل بزرگ و دوا و عصفل اول و دوا و بیز و عصفل او و بیز و عصفل او و بیز و عصفل او
 باب اول در طباع او و بیز و تاثیر آن بدانکه هر چیز که اگر در بدن تاثیر از کیفیات باشد چون دوا و بدن شود
 و زهره و زردین او و متاثر گردد و اگر در بدن تاثیر می زیاده از کیفیت که بدن را حاصل شود و ننگدان چیز را معطل
 زیاده از کیفیت زیاده تاثیر کند اگر آن تاثیر محسوس شود و کیفیت در درجه اول است اگر محسوس شود و اما منفرد باشد
 بجا نیاورد اگر منفرد باشد لیکن جمله ننگدان کیفیت در درجه اول است و اگر منفردان بملاکت رسد بجز این بود و خفا
 می باید و تا تاثیر دوا شاید که در خارج باشد و داخل همچون پیاز که ضاآن تفرج است اکل آن بکس این چنین است و اگر
 نافع بود ضاآن شاید که تاثیر خارجی بود و ضاآن تاثیر داخل او بود و بجز کشنیز که در داخل تغلیظ و تبرید کند و در خارج
 و با کس او و بیز و اتوخی نغشته باشد شاید که آن قوت او چنان است که آنش از تحلیل برود و بجز کشنیز که در خارج

[illegible]

سند قنصل فرما منقرحات اودیه که غفور ایش کند و بسوزاند و قنصل پنج زن پنج و سبز حرف البان
میوات گیرن که بوتر آهک قرط سنا و سه فیون مابون سداب نو دوز اس قنقلار سبز فرنج اودیه
که تسکین و مع کند و بنیون بیرون و نورک سفید و خم غنم خند بروج کینر نشاسته معن سفید اودیه
که سرگران کند و زباب کرد و کا بنیون افوان غفران حمال قنقل مرشقاتی انگشک شاه مسفرم اودیه
که گرم شکم و گوش گشاید و کبابی بنیون جدید و دنا خشک کرد و با حرق نو و قنصل شش و شونیز و قنصل
اودیه که مع رفاف و دشت و اسهال و دم کند اندر رشک با و قنصل بود و بسوزانند و دم الاغ
قنصل معن کل ازنی که با کافور کند و لسان اثل نیره و مسکه لعل نشاسته با و قنصل بود و بسوزانند و دم الاغ
سوزنیز و البیج اودیه که قروح را منهدل کند و گنار اند معن الا و تردت اسفنج و قنصل بود و دم الاغ
زقت زرا و دلسان اثل نیره ایرسا بیلین نخوم اودیه که قروح و سحر را پاک کند و ابل فرست
انگشک ایرسا عسل و پیچ غب بلسان اودیه که گوشت زیاده از قروح زایل کند از زوت اشتان نمک و پیچ
قوبال مس صدف سوخته نگار اودیه که قروح خشک کند و تو قیام صدف سوخته از زوت هسته خرما سوخته
آهک شسته اودیه قلبیه قویات دل مفرحات بود و قیامت که با لولو لوز و زرد کا و نورکا و زان به سیب اسفند
خشک طباشیر طین نخوم زربا و غفران و پیچینی گلستان و پیچ ایامی بسوزانند و قنصل بود و دم الاغ
صدایین میاس شقاق قنصل قنقل فرقه و ایچینی شقاق زرد قنقل و غنم و قنصل سوسن سفید و پیچ خشک و زرد
مسام غلبه و زرد مسام و سوسن ایچ ابرشیم که همین بسوزانند و قنصل بود و دم الاغ
که مقوی می باشد پوست ترنج آهک بایله الگو و پیچ و زرد و با شکر کند و زرد و با
شکر ترشیم اسفند مسام سفرجل قنصل قرقه قنقل و زرد مسام و پیچ و زرد و با شکر کند و زرد و با
حب بلسان جوز و زرد و پیچ حمال کثرت شکر ناریون قنصل قرقه قنصل اودیه با پیچ و زرد و با شکر کند و زرد و با
حب زرد و با شکر و زرد و پیچ حمال کثرت شکر ناریون قنصل قرقه قنصل اودیه با پیچ و زرد و با شکر کند و زرد و با
باز و زرد و پیچ حمال کثرت شکر ناریون قنصل قرقه قنصل اودیه با پیچ و زرد و با شکر کند و زرد و با
باب و دم و حبوب کند که گرم ترست بد و جردل انان و شیرین ناما و زرد و قنصل بود و دم الاغ

یاضی و عرق غرض از آنست که هر روز سر آن بر میزند و بعد از آن سال استعمال کنند و معنی بعد از پنج سال گذشتند
بسته و دوازده سال قرص سستیل آنرا شسته نیز که بدین طریق است که فصل نازد و در زمان خریف که در قی
مؤشک شده باشد و غیره که در بریان کنند پس آن غیر از فصل بهر کنند و آب آنرا سخی نمایند و با هر غدا آنرا
که سبزی یا سبزی و فلفل بر سر کنند و دست بردن می باشد و آن ماقوم سازد قرص اندر خون معده که چنانچه
فصل گذرد و سلیخه اسارون و جودلسان قسط بعد از آن که هر یک شش مثقال فلاح از قرص سران میوند سلیخه
هر یک و دوز و مثقال آنرا بشت مثقال بکوبند و کبریز خرد بر سر بیاخی یا نیاید و نیز می باشد و دست بردن
بلسان باد و غن که در چوب سازند و آن ماقوم سازد قرص افصح از آن باوه اشقر سرین حاصل کنند و او را
بدان بدان که او را چهار شش بود و در غدا و نوش بود و چون را بدان جانند که شکر بنایت باشد و سر بر شش
از این خود باید که در چهار صید کنند و از مواضع که از آب دور باشد و از کنار جویها و زمین شوره و بنایک آب صید
کنند و آنچه که سودا و قرا باشد بخر از کنند و در نوروز صید کنند و از سر و بنال مقدار چهار انگشت بکوبند
بعد از آنکه همین روز در بار پست مند و بنگازند و پاک بشویند و در دیگی کوزه نمند و آب در و بریزند و رنگ
شبت در آن اندازند و بچو شانند و امر شود و گوشت و استخوان از هم جدا کنند و گوشت خالص در آن
سنگین بدست جویند یک بکوبند و باربع آن کمک بمانند و با هم بپایند و آن عرق بر سر کنند و دست
و در و غن لمیان چرب کنند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و باید که شمع آتاپ بر و تقاد و در آن
بماند و در نظر انگینه کنند و نگاه دارند تریاق عرعره قاقم مقام تریاق کبیر باشد صفت آن چهار
هندی سازد یک مایه تا قرضل را چینی بریزد و قیو لیا قسطه غریبا ناما هر یک و دوازده مثقال فلاح از قرص
لحمه النیس مثل از هر یک شست مثقال ماقوم را از آن بکوبند قاقم شبت اسارون و دوا از نفون
نارین و نکوفه رنگ با قاقم کرفس که بی فطر سالیون و قاقم نفون سنبلیط هر یک سه مثقال کثیر از
سفید فلفل سیاه سی مثقال برز الیچ بشت مثقال سلیخه ورق گل قرص اندر و غن هر یک مثقال
سلب یک مثقال مایه رخ باقی شامی هر یک و مثقال و در و غن بلسان بشت و چهار مثقال فلاح چهار مثقال نیم
حصار و نفون بشت مثقال در قق رخ سیزده مثقال انجم گرفته باشد بکوبند و صمغها در شربت آن

در کمربند و میل میانه باشند همچون جبر ایو و یکدیگر و شانه پاک و کلاه و در دهر که گشتن آن
 تخم خرنوبه و دیانین مکده و مجموع مقشع کانیج هر یک چند درم و در پنجاه درم که یکدیگر میل بر شانه شرفی
 یک شقال بود همچون عقرب یکدیگر و شانه از منصات در آن پاک گردانند مقبب سخته سه درم و نیم و یکدیگر
 در نیمه جیبیل یکدیگر غلظت و انقباض هر یک دو درم پنج کانیج هر یک چند درم و در پنجاه درم که یکدیگر میل بر شانه
 شرفی را یکی باشد همچون طلیعت پنج درم و در منصات عقرب در ملاء مقبب بود پس آن حیثیت غلظت و انقباض در ملاء
 شادوی بونید و میل بر شانه شرفی که شقال باشد همچون کانیج قروح یکدیگر و شانه انقباض بود صفت
 آن در سابع تخم کرس را نهاده هر یک هفت درم و در تخم خرنوبه و دیانین تخم خرنوبه و دیانین تخم خرنوبه و دیانین
 همان که در عقربان هر یک سه درم و در سب کانیج بست پنج درم و در کزله ابرو درم که یکدیگر میل بر شانه شرفی
 یک شقال باشد همچون شمشیر یا ران قورچ خوش نفس سخته و سحر انقباض بود پس آن نیمه جیبیل قروح
 و در سبب جز بود معطلی و نقل سینه تا قارب همان هر یک چهار درم و نیم مقبب سه درم و در سبب انقباض
 هر یک هشت درم و در سبب مقبب و درم که یکدیگر را نهاده چندان او درم میل با سبب شرفی و شقال باشد یک درم
 فلاسفه از او را بجزو تیرگزیند قوی غلب و آلات منی بود و بجزو سابع و اوطاع پشت و سائل و سائل
 وضع کنند رنگ روی و دوی درمن خوش گردانند و نقل مقبب را در شانه شرفی آن غلظت و انقباض بر نیمه
 و در سبب انقباض شیطانی نداشتند و در سبب انقباض با بر نیمه جیبیل و در سبب انقباض بر نیمه جیبیل و در سبب
 سه درم مجموع کوفه میل سه چندین بر شانه همچون شیطانی و اوجاع قورچ و درم و در سبب انقباض
 پس آن غلظت مقبب و سبب هر یک بست درم و در سبب انقباض و درم و در سبب انقباض و درم و در سبب انقباض
 و در سبب انقباض شیطانی که در سبب انقباض و در سبب انقباض و در سبب انقباض و در سبب انقباض
 بخونند همچون مشک و در سبب انقباض و در سبب انقباض و در سبب انقباض و در سبب انقباض
 که بر نیمه جیبیل و در سبب انقباض و در سبب انقباض و در سبب انقباض و در سبب انقباض
 که در سبب انقباض و در سبب انقباض و در سبب انقباض و در سبب انقباض و در سبب انقباض
 که در سبب انقباض و در سبب انقباض و در سبب انقباض و در سبب انقباض و در سبب انقباض

در دهن آب بجوشانند و ریخته کوفته در فک کثان بنهند در یک اندازند و بجا بجا آب پس لوس بنهند
 بقولم آند و اگر کوبند که بقولم آند ریخته کوفته بران ریزند و بنفشه آوی بود شراب بر روی پوست بجا
 بست در پوست بخیخ ریخته و در پوست بخیخ کوفته خردم خردم خردم خردم خردم خردم خردم خردم خردم
 در دهن مجبوس بجا کوفته در دهن آب بجوشانند تا بکین آید و با یک مین قند بقولم آند شراب بخار سهال و
 موی دقت و زرد دم را میفید بود و کبد و معد را تقویت در صفت آن اینجا بهفت شقال قرطاج شقال
 مندل میفید و سرخ هر یک چهار شقال مندل بهوان لبانید و باقی بکوبند و بجوشانند و با یک مین قند بقولم آند شراب
 اسطوخودوس اراض سوداوی و بطنی به فید بود و معقت آن اسطوخودوس سیاه و شان به کبد و در
 عود و سیسب بخیخ منک کا و زبان را زبانه بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ
 در ق کل بنفشه هر یک بهفت مین شش طل آب بجوشانند تا به نیمی آید و با سه طل بقولم آند آخر هم سه
 طل را میفید بود و صفت آن اسطوخودوس در دهن بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ
 با عمل طل بقولم آند شراب بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ
 در سه طل آب بجوشانند تا به طل آید و مانی کنند و به و شیر گز در زیر آن کنند و آب آن به نیمی شش طل
 و شراب عمل هر یک نصف طل مجبوس با هم نم کنند و بقولم آند شراب بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ
 باه در در پشت و فاصل و فالج و لقوه و کسریاح و لور لور بل نافع باشد صفت آن آب آنگو بخیخ
 گوشت بز فربه بخیخ بست من در دیک کنند و بجوشانند خود ده درم زعفران مسکلی خوشنجان جوز بوا هر یک
 چند مین قند لبانید و کبابه بنده و معد هر یک سه درم سیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ
 هر یک مین مجبوس بجا کوفته در دیک اندازند و بجوشانند تا گوشت مهر شود یعنی با کباب و نافع بخیخ
 و لحظه لحظه آن کبیر را بدست می اندوزی نشانند بعد از آن و گوشت و مانی کنند و شک دو درم و بخیخ
 کباب شقال در دهن طل گلاب مل کنند و بران ریزند و بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ
 و شش را میفید بود و صفت آن به رسید بهارم کنند و از و انبیا که کرده و از آن بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ بخیخ
 بکین خود ده من شراب مانی باشد و نخل بهار زردی بدان غنیانده و مانی کنند تا آن طل آب بشود چنانچه در اینجا

فرد بخت
 با و اصاب
 فدا بخت
 در دهن
 موی دقت
 طایفه
 سکه شقال

نصف
 در دهن
 سکه شقال
 موی دقت
 طایفه

به سبیل و فساد و امید بود و اصل ایاره فیهل ترید فیهل حب ایلیل هر یکدی می خایه یقون انیسون هر یک نمیدم شتم غفل
 که بهندی هر یکدی ای فیهل کوبند و باب رانایه برشند و این شترتی باشد حب و سبیل و باج و سود و اراض و خان و ملک
 را با کسب بود و اصل میر سقو طری است و در پوست هلیله زنده در هم گسرخ پنجدم کثیر هلیله سقو طری خفران کثیر
 کوبند و باب فرغ برشند شترتی و در هم باشد حب شدیدا و میر سقو طری در هم تربید سقو طری پوست هلیله زنده و
 گسرخ هر یکدی می کوبند و باب برشند شترتی و در شغال باشد وقت و اب حب و تو کایا میر سقو طری سقو طری هلیله
 هر یکدی و در سقو طری شتم غفل هر یکدی کوبند و باب کرنش برشند شترتی یک شغال حب میراد و باج و شتر س و
 معامل و خان و معود و امید بود و فیهل و معود کند و ایلم و سبیل سقو طری شترتی یک شغال حب ایلیل خایه یقون
 انیسون هر یکدی شتم غفل شترتی هندی هر یکدی و ایلم و سقو طری کثیر ایلم و ایلم کوبند و باب کرنش برشند
 و حب ساند حب سونان و حاصل و عرف و انسا و فیهل بود و اصل میر سقو طری تربید فیهل و سبیل و هر یکدی
 سونان یک شغال کثیر شتم غفل هر یکدی و ایلم و سقو طری خایه یقون هر یکدی نمیدم شترتی هندی و ایلم و سقو طری
 و باب کرنش برشند و این شترتی باشد حب نبشته نقیه و باج از صفرا و ایلم کند و صنعت لیس و سود و امید بود
 ص نبشته و در تربید یک در هم رب السوس هلیله زنده هر یکدی نمیدم انیسون و ایلم و سقو طری بایان کرده و ایلم
 ایلم و سقو طری باب قرع برشند و این شترتی باشد حب اسطو خود و سبیل و باج و سود و اراض و خان و ملک
 را امید بود و اصل هلیله زنده و کالی هر یکدی پنجدم تربید و در سبیل سقو طری شترتی شتم و سقو طری و سقو طری ایلم
 خایه یقون هر یکدی در هم شتم غفل کثیر و فیهل و فیهل خود و هر یکدی کوبند و باب برشند و حب ساند شترتی و در هم باشد
 حب مقل و باج و معود و امید بود و اصل هلیله سبیل و ایلم و سقو طری هر یکدی و در هم کوبند و مقل شترتی و در یک
 مقل کف و ایلم و باج برشند شترتی و در هم باشد حب خاقت حیات بلویه و سود و ایلم و سقو طری
 ص میر سقو طری هلیله زنده و معامل و خان و سقو طری کوبند و باب برشند شترتی یک شغال باشد حب سبیل
 و ایلم و باج و معود و امید بود و معین کبشایه صفت یک شتم کرنش و زوت و ایلم زنده هر یکدی
 تربید شترتی در هم شتم غفل و در هم کوبند و باب برشند شترتی سبیل و در هم حب ایلم و سقو طری کثیر و باج
 باب و امید بود و فیهل و باج از ایلم کند و اصل هلیله کالی شترتی و ایلم و سقو طری خایه یقون انیسون
 و ایلم و سقو طری

در دوا چاه مندر بر دوا حال را میفید بود و من مناب و در دوا پستان بست حد و بجز میفید و در دوا و
 منبره لقی پانزده و در پنج شک سه دم پس با دوا شان جرم منظمی از و فانیانازی هر یک چهار دم و بفرشته یک پخته
 بشند هم که در دم مطبوع شود بخان غلاط محرقه و نیم لنت را و کنگ کند و اوج مناسل میفید بود
 من سنا چدرم پنج هر یک سور بخان رو با و ترکیب هر یک پنجم دم تبدیلان از نیم کاسنی بفرشته هر یک یک دم
 بز و فتاب هر یک دو دم پستان بست حد و کنگد چار شنبه شربین هر یک ده دم مطبوع می کس حیات
 محرقه و ذات الجنه میفید بود و من مناب هر یک پنجم دم نیو فریاد دم غناب دو دم پستان بست حد
 از کاسنی بخانازی هر یک سه دم و شربین شربین هر یک پانزده دم تقویع هر یک صلیع سوداوی میفید بود
 من انشتین ده دم و بر سر و طری شش دم که بکند با سه رطل آب گرم و در غلی کاشته و در آفتاب میفید
 و شب در جای گرم و بعد از سه روز صافی کنند و بستند و از آن با و ده هم روغن بادام میاشاند تقویع اصل
 سسل میفید بود و صناع گرم را میفید بود و من پوست بلیله زنده ده دم آلو سیاه و غناب هر یک بست حد
 پستان سی حد و غرضندی البست دم بفرشته تخم کاسنی تخم کاهو هر یک سه دم چار شنبه ده دم و شربین ده دم
 و در رطل آب گرم شنبه از در میاشاند و در طلی از آن میاشاند تقویع فوا که سسل میفید بود و من آلو سیاه
 اگر کوبی هر یک بست حد و غرضندی البست دم نه و آتشک سی دم و شربین نباتات هر یک ده دم
 در کمن آب میفید بود تقویع می که در ابر و بول طشت کند من تخم خربزه کوفته میفید دم تخم کرفس انیسون پانزده
 هر یک دو دم و نیم که بکند با سه رطل آب و در غلی کنند و سه روز در آفتاب میفید و چهل دم از آن میاشاند
 قرینا ادرام صاده را میفید بود و در ورق را از فضل پاک کند و من آلو سیاه پستان هر یک سی دان
 بز و غلی البست دم غرضندی البست دم تخم کاسنی کشت کشنیه سه یک کوفته هر یک سه دم و در غلی کاشته و در
 نایزند و در در آفتاب میفید و شب یک کوب میفید و بعد از سه روز چهل دم از آن با و ده دم نباتات شربین
 ناهناباب دوا و ده هم و در غلی کاشته که در ادرام صاده استعمال کنند و صفت آن انچه در غناب
 ت حد و پستان سی حد و سنا میفید دم چونیک کوفته ده دم سبوس و شک هر یک یکی بفرشته نیم تخم چاشنی
 در رطل آب گرم نیمه بر صافی کنند و شکر سرخ ده دم در آن میفید و آب کاه و روغن بفرشته یک کجند

در دوا چاه مندر بر دوا حال را میفید بود و من مناب و در دوا پستان بست حد و بجز میفید و در دوا و
 منبره لقی پانزده و در پنج شک سه دم پس با دوا شان جرم منظمی از و فانیانازی هر یک چهار دم و بفرشته یک پخته
 بشند هم که در دم مطبوع شود بخان غلاط محرقه و نیم لنت را و کنگ کند و اوج مناسل میفید بود
 من سنا چدرم پنج هر یک سور بخان رو با و ترکیب هر یک پنجم دم تبدیلان از نیم کاسنی بفرشته هر یک یک دم
 بز و فتاب هر یک دو دم پستان بست حد و کنگد چار شنبه شربین هر یک ده دم مطبوع می کس حیات
 محرقه و ذات الجنه میفید بود و من مناب هر یک پنجم دم نیو فریاد دم غناب دو دم پستان بست حد
 از کاسنی بخانازی هر یک سه دم و شربین شربین هر یک پانزده دم تقویع هر یک صلیع سوداوی میفید بود
 من انشتین ده دم و بر سر و طری شش دم که بکند با سه رطل آب گرم و در غلی کاشته و در آفتاب میفید
 و شب در جای گرم و بعد از سه روز صافی کنند و بستند و از آن با و ده هم روغن بادام میاشاند تقویع اصل
 سسل میفید بود و صناع گرم را میفید بود و من پوست بلیله زنده ده دم آلو سیاه و غناب هر یک بست حد
 پستان سی حد و غرضندی البست دم بفرشته تخم کاسنی تخم کاهو هر یک سه دم چار شنبه ده دم و شربین ده دم
 و در رطل آب گرم شنبه از در میاشاند و در طلی از آن میاشاند تقویع فوا که سسل میفید بود و من آلو سیاه
 اگر کوبی هر یک بست حد و غرضندی البست دم نه و آتشک سی دم و شربین نباتات هر یک ده دم
 در کمن آب میفید بود تقویع می که در ابر و بول طشت کند من تخم خربزه کوفته میفید دم تخم کرفس انیسون پانزده
 هر یک دو دم و نیم که بکند با سه رطل آب و در غلی کنند و سه روز در آفتاب میفید و چهل دم از آن میاشاند
 قرینا ادرام صاده را میفید بود و در ورق را از فضل پاک کند و من آلو سیاه پستان هر یک سی دان
 بز و غلی البست دم غرضندی البست دم تخم کاسنی کشت کشنیه سه یک کوفته هر یک سه دم و در غلی کاشته و در
 نایزند و در در آفتاب میفید و شب یک کوب میفید و بعد از سه روز چهل دم از آن با و ده دم نباتات شربین
 ناهناباب دوا و ده هم و در غلی کاشته که در ادرام صاده استعمال کنند و صفت آن انچه در غناب
 ت حد و پستان سی حد و سنا میفید دم چونیک کوفته ده دم سبوس و شک هر یک یکی بفرشته نیم تخم چاشنی
 در رطل آب گرم نیمه بر صافی کنند و شکر سرخ ده دم در آن میفید و آب کاه و روغن بفرشته یک کجند

در دوا چاه مندر بر دوا حال را میفید بود و من مناب و در دوا پستان بست حد و بجز میفید و در دوا و
 منبره لقی پانزده و در پنج شک سه دم پس با دوا شان جرم منظمی از و فانیانازی هر یک چهار دم و بفرشته یک پخته
 بشند هم که در دم مطبوع شود بخان غلاط محرقه و نیم لنت را و کنگ کند و اوج مناسل میفید بود
 من سنا چدرم پنج هر یک سور بخان رو با و ترکیب هر یک پنجم دم تبدیلان از نیم کاسنی بفرشته هر یک یک دم
 بز و فتاب هر یک دو دم پستان بست حد و کنگد چار شنبه شربین هر یک ده دم مطبوع می کس حیات
 محرقه و ذات الجنه میفید بود و من مناب هر یک پنجم دم نیو فریاد دم غناب دو دم پستان بست حد
 از کاسنی بخانازی هر یک سه دم و شربین شربین هر یک پانزده دم تقویع هر یک صلیع سوداوی میفید بود
 من انشتین ده دم و بر سر و طری شش دم که بکند با سه رطل آب گرم و در غلی کاشته و در آفتاب میفید
 و شب در جای گرم و بعد از سه روز صافی کنند و بستند و از آن با و ده هم روغن بادام میاشاند تقویع اصل
 سسل میفید بود و صناع گرم را میفید بود و من پوست بلیله زنده ده دم آلو سیاه و غناب هر یک بست حد
 پستان سی حد و غرضندی البست دم بفرشته تخم کاسنی تخم کاهو هر یک سه دم چار شنبه ده دم و شربین ده دم
 و در رطل آب گرم شنبه از در میاشاند و در طلی از آن میاشاند تقویع فوا که سسل میفید بود و من آلو سیاه
 اگر کوبی هر یک بست حد و غرضندی البست دم نه و آتشک سی دم و شربین نباتات هر یک ده دم
 در کمن آب میفید بود تقویع می که در ابر و بول طشت کند من تخم خربزه کوفته میفید دم تخم کرفس انیسون پانزده
 هر یک دو دم و نیم که بکند با سه رطل آب و در غلی کنند و سه روز در آفتاب میفید و چهل دم از آن میاشاند
 قرینا ادرام صاده را میفید بود و در ورق را از فضل پاک کند و من آلو سیاه پستان هر یک سی دان
 بز و غلی البست دم غرضندی البست دم تخم کاسنی کشت کشنیه سه یک کوفته هر یک سه دم و در غلی کاشته و در
 نایزند و در در آفتاب میفید و شب یک کوب میفید و بعد از سه روز چهل دم از آن با و ده دم نباتات شربین
 ناهناباب دوا و ده هم و در غلی کاشته که در ادرام صاده استعمال کنند و صفت آن انچه در غناب
 ت حد و پستان سی حد و سنا میفید دم چونیک کوفته ده دم سبوس و شک هر یک یکی بفرشته نیم تخم چاشنی
 در رطل آب گرم نیمه بر صافی کنند و شکر سرخ ده دم در آن میفید و آب کاه و روغن بفرشته یک کجند

فایده بسیار پسند مساوی بگویند و شبان سازند و آخر بپزند و در مینی نمک هندی شکر مخلط مساوی بگویند آخر
بلی بنظر آید بپزد و پس بپزند و نه روز و گاه و گاه هر یک دو دویم بگویند و دیگر سرخ بپزند آخر هر یکی
از آن را باغ بود و در عقب مسل که قاصد باشد بیکار دارند و پس ششیم نیمه بود و ماهون غلیظ نمک هندی یک
دویم بگویند و دیگر مستعد و بیشتر از آخر قوی غلیظ را بپزند و پس یکسین بود و غلیظ شکر مخلط برابر بگویند و دیگر
آخر و حیات و امراض حاد و بیکار بپزند نمک بود و غلیظ مساوی بگویند و دیگر بیشتر از آخر در فتن خون
در مقصد باز در صمغ و فیون کنند و زعفران مساوی بگویند و باب کشیزه بیشتر از آخر سه روز افاقا
بپزند و پنج مغز بلبل پنج بریان کرده هر یک در می بگویند و باب خورد بیشتر از آخر که جنس بکشاید و ج
نم که اگر زهر و دت بود نافع باشد و صفت آن کند و فتن قنده هر یک دویم و باقی شکر زعفران چندیدتر
هر یک در می پیوسته مصلکی روغن موسن با بون غار یقون پیوسته و مرغ و بط هر یک سه دویم صفا بچینانند
و دیگر بپزند و باقی بگویند و هم بپایند و بصوف بپزند آخر اشتقاق رحم را میفند و صفت پیوسته و بط
زعفران بنسل حمام مصلکی هر یک در می روغن لبان و موسن هر یک سه دویم شکر صفت دوم آخر که فتن
خون را میفند بود و شکر افاقا هر یک دویم کلنا و صدف سوخته نشاسته قند سوخته شب بمانی زعفران
هر یک در می ایفون نیمه بگویند و باب بیشتر از آخر و باقی قند بود و لادن زعفران کافور گل هندی
شادی بگویند و باب لبان الحبل بپایند و فریزه که طشت دوم باز در صفت آن در قیاس پوست ناز و مور و
پوست طبع بچینانند و با عصاره حیثه تیس استعمال کنند و فریزه که صفت رحم را میفند و صفت آن حسب لبان
روغن اردون هر یک سه دویم فتن جوز بواگمان سوخته هر یک در می نیمه و در در چندیدتر نیمه فریزه که
در با را میفند بود و صفت آن تخم شبت و کرفس سداب قنده یکسین مصلکی حرا از سر و قند و قند طبعه ساد و شکر و آب
خنق چنه پدیدتر مساوی بگویند و با روغن شبت یا بون استعمال کنند و آخر که در طشت باز در صفت آن
شبانی نیمه فیون و بلبل پنج هر یک در می آخر و در شکر گلابین تخم گل هندی سه دویم بپزند و شبان سازند و باقی
فریزه که کرفس که در صفت آن هم و دیگر بگویند و روغن بنفش بپایند و در فریزه که کرفس که در صفت آن
سکه زعفران در شراب بچینانند و در فتن گلاب و لادن قند تا آب آن بپزد و بچکد و خشک شود و آن را باره

آب جوشانده آب کین آید پس با کین و روغن کنجد جوشانند و در حق گل ناز که کین با دم قشقرق جوشانند
 کنند و در زیر فراش بمانند تا در حق گل خشک شود و انگار با دم را در روغن بکشند و این را در روغن گل با دم گویند یعنی
 در حق گل بپزند با کین و روغن کنجد و روغن کشند با آفتاب میا و نیز در روغن بپزند بپزند با کین و روغن
 با دم چنانکه گفته شد بسازند و در روغن بکوفند و در کس شقاق نیز چنین بسازند و روغن کشند و در روغن کشند
 و مغز این در کنند و بکوبند و آب آن بگیرند و چهار من ازان آب در کین و روغن کنجد جوشانند و روغن مصطکی
 هفت مد و او را دم معده را مفید بود و صلابات نرم کند جس که طبل مصطکی در سر رطل و روغن کنجد شش رطل
 آب جوشانده آب بزر و در روغن بماند و بهتر است که مصطکی بکوبند و با روغن جوشانند تا کالایه شود و روغن بماند
 اصحاب نرم کند و وی را نعل نماید و تقویت اصحاب نماید جس مغز حبابان بکوبند و آب جوشانند تا نعل
 او بر آن آید پس آن را در روغن نار حلیل تقویت و تسکین بدهد و این نیز چنین بسازند و روغن بکوفند
 و تسویه کند جس آنکه پوست بپزد و صندور بر مساوی بکوفند و در آب جوشانند و مصافی کنند تا کالایه شود و روغن
 جوشانند و روغن خار دار اشعلب او جل عیار و در امفید بود جس در حق حبابان و در روغن کنجد جوشانند
 و در ظرفی اندازند و غصه در آفتاب نهند و روغن خشک عسربول و در و گرد و در امفید بود جس زنجبیل
 چهار درم خشک و در در رطلی آب جوشانند تا به نیمه آید رطلی روغن کنجد بر آن بزنند و جوشانند و روغن
 زنبق امراض بار و در امفید بود جس گل زنبق بار و روغن کنجد و روغن کشند و در آفتاب نهند و روغن بپزند
 و در روغن بپزند و روغن مسکون او را در امفید بود جس زنجبیل و در امفید بود جس سیاه قسط
 حبابان مصطکی هر یک ده درم و در قنفل قرنه هر یک پنج درم و زعفران سه درم بکافور و باسی عدد گل مسکون
 آسمان بکونی و روغن کرده و روغن کنجد بطلی جوشانند و در ظرفی کنند و در سایه نهند و بعد از ده روز
 استعمال نمایند و روغن صاب برودت کینه و شانه و درم و ستر قحاشی اصحاب ریح را مفید بود جس
 نمک سدایت چهار من روغن کنجد چهار من آب بکونی و چهار من آب جوشانند تا روغن باقی ماند
 و در روغن بپزند و روغن کنجد که میوه است در آن کشند و سانس هندی حلا میوه و در روغن بپزند
 نیم لادن یک درم زعفران یک درم و نیم کوفند و در رطلی آب جوشانند تا به نیمه آید مصافی کنند و این هم در روغن

باب دهم فی التعلیل و التعلیل

چو بگویند عزت قوی گرم و ترست در اندلی حکیم تا والدین هم چون است و گرمی یا پس
 در حرارت معتدل نیست مانند گرمی سرد و اول مرتبه اول خشک در اول مرتبه دوم گمان کرد و اندک تر خشک
 با آب موجب مزه سردی میست و تحقیق میست و در جمیع بطوبیت فسیل بسیار و اول و اندک مقوی باد
 و بزرگی فسیل میگردد و در اندک بطوبی اثر سوراخ و از یادوست بنا بر اول طوبیت فسیل و بعضی گرم خشک
 در است و لیکن بسبب مجاز و آب و پوست حرارت میشت و در تحقیق مرکب نقوی لیکن در اندک بود
 احدی کیفیتین فاضلتین اختلاف است چه بعضی مقوی حرارت غریزی و احسان و تری باد و اعتدالی
 تناسل معدود و جفت بطوبیت غریبه باطن و در سیر انقباض و ثقیل و منقطع سده و لعل و باغیانده و در بر
 و عرق است و منقی روح از کثافات خون همین املاجات و تعلقات و قاع قهر و جرح مرز و متعذر العی
 و تشنگی و اگر در دم و شور و جوی علی سوز او به مثل جرب حکم و بی ارم و باغیانده و اقسام خون و ریح
 و نوبت و ریح و فاضل و در انقلاب و در اندک و سرطان و عروق سیاه و با کثرت اثرش فسیل مانند بزرگی و گرم
 و استقامت و مثال آن جهت تسخیم و لون و تقویم و تسخیم و بدن امر از خیره و ریح سمیت فک و قطع عادت
 انقباض و لیکن در انواع و اسیر از غایت انقباض است و اگر بعضی اثر و مضرب است مانند از دم و هرگاه
 از مزه است چه خفیف و چه در رزق و تعالی شیر و ما و او و به جاب و غریست و مبر و در در تبرید و کثرت
 آه با قوت و چه بعضی و صاحب سده و اشتراک بر آن که مس و قوی است لهذا در اکثر مواضع استعمال
 چو شانه و پوست و مریای و وضعیت الاثر است از طبع او و اگر وضععت معدود و داغ و باید است که خوب
 و چو بعضی است که در و دی گرم و در غرق باشد و بعضی گفته اند که نیم غرق یعنی هرگاه در آب بنشیند از دم و برسان
 بایست و تسخیم نگردد و غرق و دلیل فراط و نقل و می دلیل فحاجت است و در سیه و گرم خون و کثرت و سخت
 که از کارد بشواری براید بشو نباشد و میماند باشد در خودی و بزرگی اگر جامع صفات حسن باشد بزرگی
 بزیست بلکه هر چند بزرگتر بهتر تر و اگر جامع صفات نباشد کوچکتر بهتر است و دیگر آنکه مثل گمان بسیار که بنا
 و سطحی بر روی صفات باطن نباشد بلکه در سطح تر باشد و در لیس و ملابت و لون مستوی و لا بزرگی که تنها

[illegible]

مرغی و پر و دراق و در گردن و پای لطیف و سبک هر چه طیب و نافع و از سبزیهای پیرا زنده کننده است
 با علاج آن و دیگر چهار ششقل چوب چینی گیرند و از کار و زنده کرد و در دیگر انداخته و نه آما را با طریقی سابق بجا
 تا نصف با آتش و قوت نماید و چون ظرف آهسته آهسته و آتش این پنج طرح ضروری مثل آتش ستن و طعام
 پختن استنجای نمودن چنان نماید و قدری ازین گرفته نیمه جامه و کلاه و پای جامه و جوار آن بپوشانند و تا
 ایام خودن چوب چینی همین بار چند نگه دارند و در بدن باقی بماند و از آنجا که در سینه و زیر یک یک باشد
 هر روز بر سر و با افزودن چند و آنچه از چوب چینی اول بون سیاحت باشد و چوب چینی موم که برای استعمال است
 میشود افزودن و چند و آنچه که در کمر است و الا که ای از یک ششقل که برای خودن مقرر است زیاده و کم
 نمود و غرض همه هو و مفوض برای طیب و باید که سر پوش یک و از گون یک دارند و نیمه حکم کنند که بخار یک
 بریناید از درگاه بخار بر آید آن آغاز کن همان وقت بنمایند باید که آتش نرم بپوشانند و بهر وقت که شش
 بر سر پوش بکنند زیرا که نسبت که در وقت بخار سر پوش منفع میگرد و معلوم نمودن اینکه آب بخار و مطلوب
 ریش باشد چند طریقت اول که آید آب اینکه بعد طبع نگه داشتن آن مخلوط باشد و دیگر بپوشانند و سر پوش از یک
 که نسبت به سطح در سر پوش نموده بنویسند یک از چوب چینی از رو سوراخ بنمایند تا هر جا که در سر پوش آتش سوزان
 پس آما و پنج متجان گرد بپوشانند بنشان سافرو دارند و دیگر نگه قدر مطلوب از آب ریگال انداخته و در سر پوش بپوشانند
 تر از مزنجی بپوشانند و از آنجا که پنج وزن گرد بپوشانند هر گاه برین سر آتش فرو آورند و بجا برزد طریق سوز
 آنکه تجر بر امتحان معلوم نمایند که در یک پر شش بپوشانند آب میسوزد و این قیاس و باقی ماند برین قیاس و بعد بپوشانند
 و باید که سعی کن و پنج تمام مادم صبح شود چنان نشود که وقت بخودن آب سر گرد و باید که سر گرد و دیگر از یک
 مریض آهسته آهسته و آتش تا بخار خفیف و بر سر دیگر اعصاب رسد اگر علت در عصب و دیگر بپوشانند و بخار چوب
 بگذارند و در وقت تب و تب مریض باشند هر قدر تعریق و اگر دو آنگه هر دو روی یکبار و با پنج وزن مریض بپوشانند
 مریض برای طیب است بهتر آنست که در جوارن تعریق نمایند و طریق تعریق نیست که علیل از آب گریست
 بپوشانند که شش یا بر کرسی چوبی سوراخ دارند بپوشانند و محات بر سر بپوشانند و بهر وقت هم از نفس آید و
 که شش بپوشانند که موجب منفعت و بلا که مگر در بعضی از جهات بعضی را که امر بپوشانند تا هم از نفس آید

نموده بودند بلکه ساقش را نفس کشاده باشد با عرق دارند اصلا از جای خود حرکت نکنند و در یک درخت
 کشته و در آن درخت هیچ بخار رسانند و صبر کنند که تمام بخار برآید و عرق تمام شود پس یک برآورد و آب مسکه
 او گرفته که تیریدار که از عین آب بیاشامند بعد از پنج عرق را از پا چرخشک نمایند و از حجام برانند و لباس خود
 بپوشند باید بدانست که قد و آب و جوشانیدن بحسب مزاج مختلف است در مزاج حار که تشنگی خالی باشد کمتر
 جوشانند و آب باید گاو بارند و در مزاج بار و تشنگی یا هیچ آب گاو بارند و نیز در مزاج حار و تشنگی سرخ و چینی
 نمک کوه دیمیدند و گفته اند که بهتر است که در سه چهار روز اول تعریق بیشتر تا مسامات منفتح و رطوبت
 رقیق شود و بعد از آن استعدادهای غلیظ که در بدن است و در مزاج چینی در مزاج حامی و مسکه های که رطوبت
 غالی باشد با دویه مناسب بغایت نافع است لیکن باید که سه روز و در مزاج حار باشد چه درین حالت
 نهایت بهتر است میسر باشد گفته اند که گاهی به تنهایی و گاهی به نبات و بعضی اوقات با دویه مناسبه بر مرض
 و مزاج ترکیب نموده و سفوف نموده و با کتاب بید تشنگی و عرق گاو زبان و از مزایای شکر و شکر یا فلفل و خوراک
 چوب چینی و سفوف چند روز اول زیاد و از دو دانگ و نیم مقدار نباشد بعد از پنج همان مقدار و از یک شال کجا
 نمایند و در بدن متوسطه و با اعتدال از چهار دانگ شروع باید کرد و بعد از یک شال و نیم رسانند و اگر
 مزاج و دویه قوی باشد باید که مقدار شروع نمایند و در مقدار شکر چینی رسانند نهایت تا سه شال و مدت
 خود این سفوف دوازده یا پانزده روز است و گاهی نیز کمتر ازین مدت کافی است و اگر بعد ازین امتیاح باز باشد
 بهتر است که بخت اول شروع از اقل نمایند و به همان ترتیب بفرمایند تا بقدر احوال که در این رسیده

خاتمه

فرمان سپاس باد که حکیم علی الاطلاق که درین اوان سعادت توانان کتاب لاجواب نسخه انتخاب
 منبع فوائد ضروری اعنی کفایه المستعوی مع رساله چوب چینی در مطیع اتفاق مرجع چشمه معرفت
 منهل انوار صاحب محبت و درو چنان منشئی نوال کشف و کتاب در راه مع افغانی شکر جری علی
 ماه جون ششمه ابرار و در مقام کشف منشئی گردید